

1911

16
A

Dec 3764

AM. A. MOHON. IV.
M. A. HAN.

AM. A. MOHON. IV.
M. A. HAN.

16
A

از حسن خلق و زما و مسدودین

حکیمه ملک و سخا و پسند طبع آسمان پیوند مکاتبات علای

الفصل
الاول

فما می بعد تصحیح و تنقیح بر وجه کمال هر سه دفتر محلی بزبور اخلال

طبع نامی مشی فک شود واقع لکهنون طبع کرد

اطلاع - اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جس کی فہرست مطلوب ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہیں ان میں بعض کتب درسی انشاء فارسی و اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

عبدالمفتی
۱
عبدالمفتی
۱
عبدالمفتی
۱
محمد

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
	ریاضین عظیم - مکتوبات عبارت رنگین از ملا		کتب انشاء فارسی
۷	غیاث الدین مصنف غیاث اللغات نادر فقرات	۱	انشاء بہار عجم - عبارت فارسی بغیر لفظ عربی
۹ پائی	دستور الصبیان - مشہور عام -	۳۳ پائی	انشاء فیض سال - مفید تعلیم طلبہ -
۶ پائی	دستور المکتوبات - درسی کتاب -		انشاء خلیفہ - تعلیم اطفال کا خلیفہ مع حواشی
	انشاء دلاویز - تلازمہ شطرنج از مولوی		اردو و قسم خط -
۱۶ پائی	عبد الغزیز آردی -	۲	اول - بخط نستعلیق -
	انشاء عجیب - نالہ مناسی الفاظ از	۲	دوم - بخط شکستہ -
۱	نشی محمد جعفر -	۱۳ پائی	انشاء تمیز - از نشی کالی راے -
۵ پائی	ظہیر الانشا و - از نشی نامی ظہیر الدین بلگرامی -	۳۴ پائی	انشاء مادھورام - مشہور عام بخط نستعلیق
	انشاء صفیر بلبل - مع صحت نامہ عبارت	۳۳ پائی	ایضاً - حسب مراتب بالا بخط شکستہ -
۲ پائی	متین عمدہ ہے -	۱۶ پائی	نوبادہ منیر - نادر انشا از میر صفائی منیر لاہوری -
	انشاء دلکشا - مشہور درسی کتاب جامع		نثر الدرر - از مولوی روح الامین عبارت متین
	اقسام تحریرات -	۸	نہایت عمدہ -
	رقعات عالمگیری - بمثل عالی عبارات از عالمگیر	۹ پائی	انشاء بہار ہند - از نشی عبد الغزیز آردی -
	رقعات غزنی - از نشی عبد الغزیز آردی	۱۶ پائی	انشاء مولانا جامی - بلیغ مشہور درسی -
	رقعات مرزا قتیل - مشہور درسی	۱۶ پائی	انشاء طاہر وحید - بلیغ مشہور درسی
	رقعات ابوالفضل - وزیر سلطنت	۱	انشاء فائق - مشہور درسی -
	انشاء خیالات نادرہ - مفید	۹ پائی	انشاء دولت رام - مشہور عام
	شرح ابوالفضل - از مولانا		انشاء صفدری - رقعہ فارسی و مقابل
	مصنف غیاث اللغات	۱۶ پائی	بین رقعہ اردو عمدہ طرز تعلیم -
	انشاء ہر سہا -	۲۲ پائی	انشاء گلزار عجم - از مولوی مقبول احمد فاروقی -

۱۵
۴
تو منی سلام و زما و سید سخن
ازین منق و منین ان شیخ سخن ربا

چکیده کلام و شیخ ارپند نتیجه طبع آسمان پیوند مکاتبات علای

القصص
الاولی

فهامی بعد صیح و تنقیح بر وجه کمال هر سه دفتر شکی بر یور اخلال

طبع نامی مشی فک شو واقع لکهنون طبع کرد

۱۱۵
الاک
۸۲

۱۲ قدس سلطه فهای پیشدیمهای هوز
 ۱۳ صفیه بکرم و فزون
 ۱۴ و عدا و شاد و بی فزون و فزون
 ۱۵ بران نشانده جلوه و هند ۱۲
 ۱۶ الف و کلام بی فزون و فزون

[illegible]

پیرایه نورانی پوشانند و چشم را که تاب آن کلاه و ماغست از آفتاب لاله شایان تو نگین سازد امید به روزین به روز
گلشن دانش و نونهالان چمن بنیش در همیشه بهار انصاف پرورش یافته بسیر سبزی شادابی فائز گردند

خطاب گیہان یوحنا پڑوہ عدالت گرای کوہ شکوہ نیر سپر ظل الہی گوہر معدن

شاهنشاهی جلالت الدین محمد اکبر پادشاه غازی عبدالرحمن زیبا سپه ارطغرل ان

پاس قدسی اساس مبدعی را سز که عالم گوناگون اباچندین شیون و فنون که عبارت از صور علمیه است
 بنیردی قدرت ابدعی از نهانخانه بطون مبارگاه ظهور آورده و طوائف انام را گاه در قهرمان فرمانروایان

معنی که نفوس قدسیه انبیاء و رسل علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ والسلام اند در وحدت ارادی منخرط ساخته
نظام و التمام بخش و کلام وسطه شیخ الاسلام ابن عربی

انستلاک داده بوحث قمری نظام کارگاه ظاهری را آرایش داد پس جهان جهان نیایش بر روی

فأفله سالاران شاهراہ مقصود کہ سالکان مراحل معانی و ناسکان مشاعر صورت را

از این سخن بصلوات و بیابان احسان بدار الملک هند و ایلان و رده و محمود العاقبه و مسعود العالم
نخل و تخانه بقاشته اند باد و عالم عالم تائیدات علوی و توفیقات سماوی قرن و زگار بزرگان الان

که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث زمین نگاه داشته بکلی همیت علیا مصروف آ

که بمو امام را از مشق و حلف در بساط امن و بساط عافیت داشته در معموری خراب
صوت میکوشند که او در هنگام و فور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت بود

در نزہت آباد کابل بمشاهده و مطالعہ لوحہ صفوت و صفاء و دیباچہ قرست

حادثه متبانی و در بعضی مضامین و معانی آن مشام فیض انعام روح طراوت تازه

بعض نسخ بابت رخ است از قبل
کاسه میباید و اجوبه صفت

[illegible]

۱۰ اسکناس
 ن و صحتان
 مانتان
 ن جهان = ماه
 یس = میرا
 رفیع دعا
 پنی
 را = ۱۲
 الف و ع
 مرداد
 و توقیع
 ع
 صفا
 مکر مدخل
 حق
 م = ۱۲

بروزن معنی نیکو
۱۲ سولوی پادشاهی جمعه شد نماز
سجده سوط بالفتح جمله و فرطین
معنی استوانه بالضم معنی استون فقط
سلاطین بعد از آنکه در بعضی نسخ ایت
شود از زیلیت نسخ است آری
از آن بود که را بجای معنی و
گفته اند که سلاطین موصوف و
اساطین معنی بزرگان صفت

اجنود توران آن حد و دور از مسوبات ایران اندیشیده قصد نمایند و نیز خلط عظیم در میان لایت
 آن والا شکوه و ممالک محروسه واقع شود و نیز یکی از او باشد بطینت در کوستان بدخان
 سرشورش برداشته مدعی آن باشد که فرزند شایخ مرزا ام و زمینداران آن ناحیه با و پیوستند
 هر چند عراض فرستاده استمداد نمود و توجه نفرمود تا آنکه آواره دشت او باشد از آنجا که پس سخن
 ناگزیر نیست والا است چون نخستین حرف صلح در میان آمده از چنان میخاید که صورت این سخن
 چنان معنی گراید که شایان بزرگ کرده های ایزدی باشند فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلاویز که
 قاصد و نامه گزارش نماید صورت بند و ازین چه بهتر والا جانی مقرر باید ساخت تا در آن قرارگاه
 بزم کجی آراسته شود و بی سیاحتی و غیره مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صومعی معنوی بیان
 و طراز تحقیق روشن گردد و چنان کسب جمیع از کس طینتان بودن ما را و حد و پنج
 دست آویز سخن ساخته آئینی که مخالف مبانی دوسه باشد مذکور کرده اند حاشا امری که
 و خلوت سرائی دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بطراز تقریر و تحریریه و عمل برخلاف آن
 رود با آنکه آب و هوا و سیر و شکار این بار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دارالخلافه
 نهضت فرمایم تا زبان ترا از خایان بسته آید و آنکه تحریری رفته بود که به نسبت شایخ مرزا
 و خاطرست موجب تامل شد که هرگاه در بوطن قدسیه فرمانروایان والا شکوه که مطاع
 و مظاهر اطوار صفویت و صفایند غبار اکفا و همسران انطباع و استقرار نمی پذیرد
 قرار گیرد علی الخصوص که فشار آن خرد سالی و نادانی باشد چه از لال عفو صنفی
 مورد تقصیرات نسبت باین و دمان والا شده بمکافات آن سرگشته با و
 آور و نقوش امت از ناصیه حال او ظهور داشت و گذرانیده شد و آن
 شایخ مرزا و فرزندان محکم مرزا با این آستان دولت از آثار محبت

[illegible]

[illegible]

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۰

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

۳۰۱

۳۰۲

۳۰۳

۳۰۴

۳۰۵

۳۰۶

۳۰۷

۳۰۸

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

۳۲۰

۳۲۱

۳۲۲

۳۲۳

۳۲۴

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶

۳۴۷

۳۴۸

۳۴۹

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

۳۵۴

۳۵۵

۳۵۶

۳۵۷

۳۵۸

۳۵۹

۳۶۰

۳۶۱

۳۶۲

۳۶۳

۳۶۴

۳۶۵

۳۶۶

۳۶۷

۳۶۸

۳۶۹

۳۷۰

۳۷۱

۳۷۲

۳۷۳

۳۷۴

۳۷۵

۳۷۶

۳۷۷

۳۷۸

۳۷۹

۳۸۰

۳۸۱

۳۸۲

۳۸۳

۳۸۴

۳۸۵

۳۸۶

۳۸۷

۳۸۸

۳۸۹

۳۹۰

۳۹۱

۳۹۲

۳۹۳

۳۹۴

۳۹۵

۳۹۶

۳۹۷

۳۹۸

۳۹۹

۴۰۰

۴۰۱

۴۰۲

۴۰۳

۴۰۴

۴۰۵

۴۰۶

۴۰۷

۴۰۸

۴۰۹

۴۱۰

۴۱۱

۴۱۲

۴۱۳

۴۱۴

۴۱۵

۴۱۶

۴۱۷

۴۱۸

۴۱۹

۴۲۰

۴۲۱

۴۲۲

۴۲۳

۴۲۴

۴۲۵

۴۲۶

۴۲۷

۴۲۸

۴۲۹

۴۳۰

۴۳۱

۴۳۲

۴۳۳

۴۳۴

۴۳۵

۴۳۶

۴۳۷

۴۳۸

۴۳۹

۴۴۰

۴۴۱

۴۴۲

۴۴۳

۴۴۴

۴۴۵

۴۴۶

۴۴۷

۴۴۸

۴۴۹

۴۵۰

۴۵۱

۴۵۲

۴۵۳

۴۵۴

۴۵۵

۴۵۶

۴۵۷

۴۵۸

۴۵۹

۴۶۰

۴۶۱

۴۶۲

۴۶۳

۴۶۴

۴۶۵

۴۶۶

۴۶۷

۴۶۸

۴۶۹

۴۷۰

۴۷۱

۴۷۲

۴۷۳

۴۷۴

۴۷۵

۴۷۶

۴۷۷

۴۷۸

۴۷۹

۴

بنبر دسی - دیبری

عملت مع رفعت
میرزا محمد

ابن جبر حفت

تو کہ آن مرزبوم راہ
سب در صفت عالم
اف ایام و در و
نیز آن صفت

این جمله صفت
نوشته و افشاده و قوله
ز پستان آن مرز بوم راه
معدلت که بر صفت کلمه
نیکو و جبر و عارضات
و مضامین الیه برود و در
واقع شوند بدو صفت
که یک از آن صفت
است

میاخذ آن هم بدستور و پسند نقش بست و هر گونه صوت و پذیر که در چهل ضمیمه مخفی بود خوشتر از آن
بر منصفه ظهور جلوه نماید و از برکات نیک نیتی با آنکه ریاات اقبال و در نجاب بود سلطان منظر
گجراتی که با چهل هزار کس در مخوت نیز و سعی مجاهدان نصر منند گرفتار آمد و جمیع سرکشان گردن فرزان
آن دیار ز نهار خواسته غاشیه خراج بردوش کشیدند و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او
بعقبه خلافت خود را خود گشت و بهمانان مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین بر کشتن آدمی و دهم بینا
ر بانی ملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظری آوردند بسلامت میماند و نیز به تمام
سپاه از آن بیکار طلب سونمات مشهور بچونه گداز و سایر ولایت سورت که جنوب رویه ساحل
در ایامی عثمان ست و تصرف درآمد و نیز برهان الملک بر او نظام الملک که معظم ولایت دکن داشت
و از حوادث روزگار پناه باینجا آمد و او را میکه خبر عدلت آن بلاد بمساع حق نبوش
سیر سید اورا بواطن جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بود و هم چون خبر طغیان و
ستم رسیدگی رعایا رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس حکم و الا را کار بند شده برهان الملک
حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود تا بباد و مردم آزمانی
نیاید و در مردم استقلال زد و از آنجا که بر مسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش
نمودن ست و اندک زمانی اثری از او و از فرزندان او نماند و سران آن دیار یکی از مغسوبان
آن سلسله را برداشته نخوت آرای شدند تا بایدهات ایزدی عساکر ظفر از سر کردگی غوغا
اقبال قره باصره دولت و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد را رخصت فرمود
آن ملک وسیع را که هندوستان دیگرست در حوزه تصرف در آوردند و نیز
حقیقت مند و اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع او و لویه که متصل بود
تسخیر نمودند و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عقبه خلافت

و کسری مقدم بر
 و تشدید ثانی در بایست که در آن روز
 پیدای شود و اک و غیره
 شمال بضم میل داده شده یقیناً بضم
 از حد و گشتن ۱۲ شوی و غیره
 قوله برهان الملک را حکم مستحق
 باید دانست که اول نظام الملک
 بر او برهان الملک عالم دکن بود
 اگر شاه بعلت ظلم او ملک را از او
 بر آورده به برهان الملک سپرد
 بعد چندی برهان الملک بسبب
 کوتاهی و صلی خود از طاعت کبیر
 انحراف و رزیده دم استقلال زد
 و مصلحت فتح چندی و ان مرغ و آغی
 مراد از عت و ظرافت باشد استقلال
 با کسر خود بجاری اسناد بی شغاف
 بکسر و کس که بفتح
 غیر از کس که بفتح
 جمع عکس بنظر بفتح
 طراز بکسر نقش سر کس بفتح
 سرداری غده بضم غین مجید تشدید
 راسته خطه بسبب کس پیشانی
 راسه خطه بسبب کس پیشانی
 آواز بکسر بر وزن غنیه
 خنک خنک سر و غیره
 خنک خنک سر و غیره
 خنک خنک سر و غیره
 خنک خنک سر و غیره

از این بین سبب و درجه
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول

امری دیگر مخطوط گشته و ازین است که روی همت پیاپیون بهر جا که آورد دولت اقبال بهرزم
 استقبال پیش آمد و عنان غنیمت مبارک بهر جا که معطوف داشت فتح و نصرت بطریق استعجال
 اقبال نمود و هرگاه که شمیم قومیه و سیمیه مرنیه مابا سائر عبا و اندک چنین باشد آن سلطنت و ستگا که
 از عده تائید یافتگان درگاه کبرای الهی اند و معند از روابط آشنائی جانیین و ضوابط محبت فیما بین
 مستحق و ممکن است و قرابت قریبه سابقه نسبت لاحق شده باشد و بر مومنان حق شناس
 ظاهرت کبرائی ازین و ابطل در التیام محبت و ولا کافیت فکیف که اینهمه و داعی جمع شده باشد
 غیر از دوستی و محبتی منظور نظر حق بین حقیقت آیین نخواهد بود و پدید است که میامین برکات این
 موافقت و موالات و سیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جهان و جهانیان
 خواهد شد ایما یک و روای موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود و هر چند در نظر عقل و دوزین
 سخن در آن باب تا کردن ترجیح بر سخن کردن داشت اما اغماض از آن وادی در رنگ تطویل
 کلام در آن مقام ناملائم نبوده است باین قطعه که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نمود قطعه
 قیل ان الاله ذو ولی قیل ان الرسول قد کنا + ما نجا الله و الرسول معا + من لسان
 التوریه فکیف ان **الله** که از بدو انکشاف صبح ایجا و توکون و ظهور شمس سلطنت
 سعادت قرین همواره مطمح نظر منج قوم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده و لاجرم
 بملک و الدین توانان ارتقائی مباح سلطنت پیاپیون و اعتلای اعلام دولت
 کمال و بنداری مارا و لیلی قاطع و محبتی ساطع است الله تعالی همگنازا در مراضیات
 هم و ثابت قدم دارا و چون جوامع تمام سلاطین عدالت انما که صدر نشینان ارکان
 کافیه خلایق و جمهور بر آیه که بدائع و دائع حضرت صمدیت اند و هماد و این باری و در
 حاش خیر خواهی جبهه بلین نمایند باین مرتبت و توفیق و انتظام این ملک

مخطوطات و درجه
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول

از این بین سبب و درجه
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول
 غلط باشد چه کاف بیان بعد از
 و اینست و دفع شده خط اول

[illegible]

مراد از اجزای ۱۲ است که مراد از خود با علم و چون تغییر منطوق
 مراد از اجزای ۱۲ است که مراد از خود با علم و چون تغییر منطوق
 مراد از اجزای ۱۲ است که مراد از خود با علم و چون تغییر منطوق
 مراد از اجزای ۱۲ است که مراد از خود با علم و چون تغییر منطوق

همیشه باین نوع مردم میاید اما پیداست جایکه خرد و درین دانش خدا آفرین عظمت و بزرگوار
 خواهد رسید فهم افادت پناه مذکور با و نخواهد رسید و چون بر فطرت صاحبان این دنیا لازمست که
 این با قوت بی بها و فیروزه خاتم کبریا را معطل نگذارند و همواره در مسالک معاش و معاد و
 استعانت و استمداد از و طلبند خصوصاً در وقت صحبت با خوانده های سیاه دل و سیه کار را
 تیره درون که از برای خواهش جاه و زبردستی و خودی و خود پرستی چشم بر کاغذ و دخته اند
 و فرمان آسمانی و نامه جاودانی را که فرستاده خدا و کورسایند پیغمبر است از شا پراه گردانیده
 بزرگ دیگر و امی نمایند و محلات و خصوصیات و تسویلات نموده می خواهند
 که در فرمانروائی و کارگزاری شریک پادشاهی باشند ازین رهگذر دل و دانش گزین
 همواره در تحصیل مرضیات الهی میباشد چون اختلافات بسیار در هر باب بسمع همسایون میرسد
 و مطالب علمی و عملی طلب و لائل و براین می نماید و همواره استکشاف غوامض
 مسائل دین و تنقیح مقاصد مجتهدین و استنباط عقاید سلف و اتخاذ قایل خلف و تفحص
 و احوال و تصفح مواقع اختلاف و نشاء خلانی که درین کینزار سال میان علمای است
 نه فیه بود چنانچه کتب متداوله طسوطه بر تفصیل آن مشتمل میباشد و در مبادی احوال
 یعنی باعث بیرون نفی و کساد باز می نماید و آنکه به تلبیس و تزویر در لباس ارباب
 اعتبار تمام پیدا کرده بودند می شود و موجب پیش آمدن جمعی از ارباب دانش
 ناکه بواسطه بد نفسی طائفه اولی و زوایا که محمول بودند میگردد و آن
 قبح سریت و سوسریت خود تر شده و از طریق گشته بعضی
 و داده موجب مزید اغوای چند که از امرای بنگاله که در
 وستان تعین بودند و بموجب بد طبیعت و کم فطرتی

ان الانسان خلق ذوقا له ثلاث
 پس بیان فرموده است که انسان
 از او است که لذت و غم و غایت
 خلق شده است خردمندانه تفصیلش
 اینجا برگاه میرسد و ادبی بلایانکب و اندک
 می شود و با شکست را خردمندانه
 و بکنایه از این نصوص
 نفس از این آیه که بر بد و عیب شریف
 مطلقا مراد باشد و نیز کلامی را گویند
 که معنی آن روشن و واضح باشد
 تعالی جبار الحق و ذی الباطل است
 و استنباط کلامی که تاویل دین معنی
 به معنی که نیست تا به ملائحت جمع تاویل
 آن تسویلات جمیع تسویر بسط از استن
 کاری برای نداشت ۱۲ م قد و فزود
 سکه عینین جمع عینت یعنی کاشش
 گذشته در اثبات راه صواب مستنباط
 با تفحص جمیع مستنباط و در آورده شده
 تفحص بر دین تکلف جمیع کردن بود
 در دای جای فرود آمدن تفحص
 انکم صغیر صغیر و کبریا است و در کمالی نظر
 درون منان و خردمندانه تفحص
 که در منان و خردمندانه تفحص
 که در منان و خردمندانه تفحص
 که در منان و خردمندانه تفحص

اراده‌ی جبر و باغ ایشان را فاسد داشت و مدتی مدید از دکان دور بوده دست آورده
 بر لای نه آمدن دکان و باغی شدن میخواستند میثون چنانچه این بے سعادتمان گاه
 نسبت او عای الوهیت و گاهی نسبت دعوی نبوت باین جانب نموده خود را در
 گرداب بلا و موج خیر طوفان غنا زده سومی خاص و عام شدند و خاک مذلت و گرد خجالت
 بر فرق روزگار خود انداخته بدار البوار شتافتند فی الواقع مساحت قدس مساحت جناب
 کبریا می آید را احسن خاشاک امکان چه نسبت دور سر پرده عصمت نبوت پائے بنیان
 عقاب بود و بوس چه مناسبت باعث تعجب می شود که در مجالس ارباب دولت که از تائب
 یافتگان آید اندامشال این مقدمات بر سبیل احتمال بهم چرا بگذرد و سیفان بر صیغه فراموش
 چه اجازت این مقدمات باشد حق تعالی شاهد است که چون تکی عهت مصروف
 بر تحصیل رضای الهی است از سخنان مذکوره ارباب نفاق عباری در مشرب عذاب خاطر راه
 نمی یافت چه هرگاه حضرت واجب تعالی از دست طعن کوتاه دستان کمین خلاص
 نشده باشد حضرت انبیا از سر زلفش بیخروان بد آئین نجات نیافته باشند سائر بنده های
 خدا را از آن چه اندیشه و از بدنامی چه ملاحظه الحمد لله و المنته که همیشه پیش دیدارش و بنیش
 فرموده خدا و پیغمبر او بوده و روز افزونی نجات همایون گواه حال پس است الله تعالی
 بگمان را در مضیقات خود را سخر و م و ثابت قدم و اراد و چون تکی عهت سلاط
 عدالت انما آنست که در رضای خالق و اسودگی خلایق بوده بنوعی سلوک نای
 خلق خدا از آسب ارباب شرارت در امن بوده در لوازم عبادت الهی و
 خیر خواهی خود فارغ البال باشند باین محض از برای رفاهم
 و عامه بر ایا که بدایع و دلایع الهی اند و درین شتی سال در پاک کردن

[illegible]

سفیہان - جمعیہ
بروزن قبیح - اجماع

کتاب = زینب در شیرین

در این شهر در روز دوشنبه
مغربی پادشاه
مسلما که با عبدالمطلب خان
در میان است و چون
او در میان است و چون
محتاج دیگر می باشد و چون
از این نیست که فوات
حق بجانب و فوات
منی که طیبی لا اله الا الله
کونه و ستان که این

چندان کوشش بجا آورده که جاهاست و دشوار از چندین راه جای فرمانروا و سرکشان ناسزا
به دست آمد و بهی سراجام آن بدانگونه که بایستی شد چنانچه تاجانهای هندوان بدکیش
خانقاه درویشان خداوندیش گردید و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز بلند
گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دل میخواست همچنان شد و از روی خواهش سامان سراجام
پذیرفت و همه سرداران و گردنکشان کمربندی بر میان جان بسته و گوشواره فرمانبرداری
در گوش فروتنی کشیده به لشکر فروزی اثر درآمدند و این همه مردم گوناگون را با هم پیوسته
و مانیز سر نیاز بر زمین خاکساری و تارک امید بدرگاه خداوندگار نهاده و پستان
آرزوی این مردم را بر شمشیر داد و دهنش سر سبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن بود
که چون این کار و بار سامان و سراجام یا بدشوریده بخان قرنگ که در دریای شور
درآمده سر مشور انگیزی بر آورده اند و سنگ راه دریا نوروان بهفت کشور شده سیما
بر زائران حرمین شریفین را و بهاء الله شرف آزار بسیار رسانند خود یورش نموده آنرا را
ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود که او باش قزلباش از
جاوه عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خود بی ادبها کرده اند بخاطر حق جوی میر
یکی از فرزندان کامگار را بدان جانب تعیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت
تا انحراف دارند رعایت خاندان نبوت بر دقت بهت مال لازمست علی الخصوص
تلاف سابقه در میان باشد و تا خاطر ازین رگد جمع نشود نهضت بجای دیگر
سلطان روم محمود جد پدر بزرگوار خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر
والی عراق انداخته بدفعات افواج فرستاده اند و مسموع میشود که
طغان علی قلی بهمان او غلی را بهت طلب کمک باینجا منب

نسبت سنیان

ان بابا

سید بن ابی مرثدہ

الحاجت کو دیدار

چین
انہوہو آرندہ

مجلس

انصار ابداء

بسم الله الرحمن الرحيم

میانم خداداد

ترومانزه باستان

سید فولاد بن

خزانه باید انحصار

...

بخوانید و بیاد

ایک ہفت روزہ

این بود که

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

دکتر

و در اینها او باشد قرآن را

بیت پوری و وطن

بسم الله الرحمن الرحيم

وزنی مجموعہ

وہاں پہنچ کر اس نے

این امر

بیت

شماره ۱۰۰

10

در دل چنان بیکدرد
که با وجود دل
علم به نشان
که آن اعلام جمع
اعلا با لکریه بنده
یعنی بهت مظهر
صوب با لفظ
که سوار به سیر
با لکریه و دل کلام
در نشان

فرستاده اند بخاطر چنان میرسد که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف
سازیم و اعلای ^{بلند کردن} اعلام امداد و اعانت بر وجه اتم و احسن بناییم و در دل چنان میگذرد
که چون آئین یگانگی و یکدلی بآن والد و دمان سالهاست که هست و تجدید مرا هم محبت و
لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصوب سیادت پناه سعادت دستگاه
میر قریش استحکام یافته است میخواهم که چون نزدیک بخراسان سیده شود آن والد و دمان نیز
از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین سپهر آئین ^{ای هرگاه} بیدار گرامی شاد کام سازند و گفت و شنود
و آویز پرده کشای چهره یگانگی گردند امید که سخنان خدا دانی و رازهای پنهانی که در دل جا گرفته
یک یک گفته شود و آنچه از دور بینی و خدا پستی در دل آن والد و دمان پرتوانداخته باشد
شعیده آید خوشا فرخنده حالی که انجمنی در برگزیده خدا برای خدا فراهم آمده زبان راز بکشایند
و سخنان و نوازی با هم بگویند و چون پیشید سرفراز کرده های خدا خواهش بر آوردن نام بلند
و سراقازی نمون بر بنده های دیگر نیست دل چنان میخواهد و امید که ایشان هم چنین میخواسته
باشند که در هر یکی که خدا شناسی و خدا اندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجویی او خواهد کرد و یکی
و دیگری او فرو گذاشت نماید و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده و
امداد و کمک اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن شمت و ستگاه بعمل خواهد آمد
از فرزند شاه رخ مرزا نوشته اند بسیار خوش شته اند سخن آنست که از آنجا که خرد سالیها
او بود با اینهمه کوتاه بینی همشنان بد داشت سزاوار چندین ناشائستگی شده
از آنها باین پایه میرساند چه از آن بی پرواینها که از بندگی ما کرده و چه از آن
والد و دمان نموده هر چند از دوستی و خویشی که با دارند چشم پوشید
بود که بے او بانه پیش آید و چه از بد اندیشیها که به پدر کلان

بیب در اربعین
از ملک جمالی
مستقیم به یونان
آورد و این عمل
معمود فیض
قوله دل خان
سیکله فیض
رایان مؤلف

براقی = تیس خرابی

ابوالفضل خراول

قصود من فراد
منوده اند بفرم
فاصل منی
مولانا محمد اعلی
نور ادرقه
عین افظ
وزنجی فضل
باید نوشت
چفظ هم بافظ
چنین مرکب
نشد شکی
انسان نیز
چنین میجو

اینست از کتب
 امامان و بزرگان
 است که در کتب
 و دستنویس
 کتابخانه
 کائنات و بلاد
 بلاد و بلاد
 خطایست
 و عقده سازند

قلب بکسر و طبع بکسر

حارم و عدم عداوت
 و جمع کردن اراده
 انتهای - انتهای
 سمت = نش = در
 یاد دهنده
 مجامع یا یک - تمهید
 و تیس = مضر و آزار دهنده
 استوار کننده - بسیار در آرزو
 و الله
 الحس اعظم
 صلب جمع صلب
 لطف = یزدگان
 رفع القدر = ارفع
 صلی
 اللات = لغزین - مراد
 شکم با کمر و ضعف
 عادت
 تقدم تقدم را

[illegible]

ما کہ در حال
باشد - ای که
شو دفع

سیر الکتمان
توشیده

مبايع

آر ۲۰۰۰

۲۰۰

$$\frac{d}{dt} \left(\frac{1}{2} m v^2 \right) = 0$$

004

ج۵ - جمع ۶۰

$\sum = 0$

۵۰ جم

319

١٠٠

دعوت عالمی

از این جهت و
بنوایست

فضا^ی ای^م معنی نشود و دیگر مصحوب^ی شیخ عبد البقی و مخدوم الملک و حکیم الملک جد اجداسوی
 یعنی که در طومار مرقوم شده بود که بشر فای عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شرعی دیگر
 مشارکت احدی بالسر و الکتمان رسانند باید که تفصیل آن مبلغ بکیفیتی که مشارالیه رسانیده باشند
 بهر شرفا و قضات نویسانیده فرستند که ملاحظه نموده شود و چون حکم شده بود که بعضی از
 شایای غریبه و نفیسه که در نظر آید و مبلغ وفا کنند بعضی مبلغ معهود را صرف آن کرده استماع
 خواهند نمود و بنا بر آن تعیین آن مبلغ نشده و دیگر چنان مبایع علیه رسید که بعضی اشرار فحار
 نسبت فضائل مآب کمالات اکتساب^ی شیخ معین الدین محمد با شمی شیرازی بمقتضای
 بغض و عداوت و حسد تهمت کرده در مقام ایذا و اذیت مشارالیه شده بودند و در آن اثنا
 مذکور نموده بودند که در رساله که پیام نامی مامون شیخ ساخته فرستاده بود بعضی سخنان که
 موافق شریعت اظهر و موافق ملت اظهر نبوده مندرج بود مخفی و محتجب نباشد که آن محض
 افترا و بهتان و عین کذب و طغیان بود لغو و باطل من^ی شر و نفیسم اصلا و قطعاً از
 مشارالیه امری و حرفی که مخالف معقول و منقول بوده باشد بسمع اشراف اقدس نرسیده و
 از آن باز که بمقتبه بوسی مشرف شده بغیر از صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم امری دیگر معلوم خاطر اقدس نشده باید که آن شرزه فحشه و حده مرده را تنبیه
 و تادیب نمایند و مشارالیه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد نجات بخشند و عجب از بعضی
 ناقصان که این افتراهای صریح که بکه و صبیان تصدیق نه نمایند صفا
 نموده و صد و آزار این نوع مردم می شوند باید که امثال این مردم
 را از آن اکنه شریف بیرون آورده راه ندهند و خاطر اشراف ما را
 متوجه انتظام احوال^ی ستوده مال خود دانسته و آن بجهت قدس^ی یا و عجمه^ی ماثوره
 است

[illegible]

استغفار

12

حاکم
 حاکم
 داد -
 گونا
 حرار = بحال
 لف = خلیف
 حام قضا
 دهم - مام
 دادل
 دته - هم نمی گفت
 من بر درون
 muzay
 و نویسنده
 Nas
 جمع دار
 رتبه - علم
 روز - هر روز
 دل بد از شما
 نتوانند
 حق جم عالی
 از دست رکاب
 آن
 سجاد که حق
 محقق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

واد که از بار اقامت محلی ناگهان پرسیده شد که این بیت از کیست و در حق که ام کل بمغیر
 گفته شده است شعر کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کے رسد حاشا و کلاه
 آیات اقبال چند منزل رفته بود که خبر طغیان آن کل سگشته رسید و انسته شد که
 شیت ایزدی درین برآمدن آنست که سرائی آن بد کردار واده شکر آئے بجا آورده شود
 و درین کار اهتمام رفت مخلصان را پایہ اخلاص افزود و گمراہان بی اخلاص اخلاص
 پیدا آمد و از امور عجیبہ آنکہ درین مہنگام کہ خبر شورش کشمیر و ہیرا ہے آن بید و گشتان
 مخدول العاقبتہ رسید ایزد و چون بزبان ما آورده کہ اودہ از زبان لشکر اوجہی وقت یافتہ
 بہنم آباد خواہند فرستاد و غریب تر آنکہ فرمودیم کہ ظہور این توفیق شایستہ در برآمدن سیر نور
 سیل یانی خواہد بود و این بیت بر زبان مقدس آید **فرو لہ الزناست حاسد منم**
 آنکہ طالع من و ولہ الزناکش آمد چو سارہ یافنے مکر فرمودیم ہمیں کہ سیل یافنے
 طلوع نماید آن کم اصل را سرائیش وادہ خواہد شد ما و او چون از لولیت خجستان ست
 و اصل خطائی رفته است کہ چنین ناباکیگیا سر نیزند و نزدیک بر آمدن آن ستارہ
 اقبال بعضی افغانان اخلاص اندیش کہ در ملک مخالفان مسلک بودند با اتفاق بعضی کمان
 حقیقت کیش کہ ہم از ان گروہ بودند و ش آن مخدول را از بار گران سر کل بمغیر او
 نجات دادند و از عطیات الہی آنکہ چنان بر زبان وادہ بودیم کہ از آغاز فساد تا بکو عدم
 فرو رفتن او کمتر از دو ماہ و زیادہ از چہل روز نخواہد گشتہ چون اہل محاسبہ حساب کردند چاہ
 و یکروز مدت فتنہ او گشتہ چہ و دو واز و ہم مرد و الہی سنہ سی و ہفت روز آغاز بید و الہی او بود
 و سنہ سی و یکم شہر گویر زمان فرو رفتن او بہا و پیستی ست چون کشمیر مستقر آیات و گشت
 آغاز شد از مہنگام و قریبہ ہ برای آسودگی رعایای آن یار توقف واقع شد و درین اثنا از

۱۴۱
 قشربلا مشبه دور باد ویت
 دربارت از خست استکار
 در دو موبایست خنای شند قنوج
 یعنی خرمین خواست ملک
 در غلام معقیدت زیاد و گردی لایان
 یعنی غلبه و این با جگر که در یابان
 به عقیدت را اعتقاد به رسید ۱۴۲
 به عقیدت را عقیدت زیاد و گردی لایان
 یعنی غلبه و این با جگر که در یابان
 به عقیدت را اعتقاد به رسید ۱۴۲

وادیمین از ان تاثیر آن رنگین و بودار
 مینود و اندک هم افکند و قیاد و لولنا
 اعظم زنا جلع غیر حلال یعنی دل الزام و
 قوی بود و بد این شود و یکی از خواص
 ستاره یانی است که قبیله یکی آباد و
 همه ستاره یانی قرار داده و دل زنانش
 گفت اس **ع** ای ستر ایکیه
 زن قبیله
 و یاسر او را است و قوله مادر او را
 نیت بین کلام است تا سر من زن با اینکها
 غنای یکیناید یعنی و خردین لفظ
 مختلف است مگر همین معنی ۱۲ بولس
 عده یا و بی علم هم **ک** زنکان
 اغلب طایفه است از تنکان که بزرگان
 باغیاست نام و دم و زشت و نادرست
 میدارند ۱۲ **ش** ای نابود شدن
 گوشت کاف قارگاه و مخاک میر
 خیر مردن را چنین تفسیر کرده اند
ش این عبارت

[illegible]

این نسخه از کتابی است که در دسترس است و این نسخه از کتابی است که در دسترس است

این نسخه از کتابی است که در دسترس است و این نسخه از کتابی است که در دسترس است

حرف حق بیت المعمور و کثانی خلف الصدق اعظم و عالی واسطه العقد فاخر و عالی
مطرح انظار عنایت مورد اعطاف قدسی سرایت قدوة خوانین بلند مکان عمده مریدان
سعادت نشان یار وفا و ار فرزند بر خور و ارباب زالدین خانان پیلار به معمول
شرافت عواطف سلطانی و وفور جلال مراحم جهان بینی عز افتخار و شرف استظهار یافته
بدانکه درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که اسباب خرمی آماده و ابواب
بیغی کشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت گوش الهام نبوش میر سید حبیب تقدیر چشم زخمی
به لشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد و بجز تعیین شده بود رسید با وجود آنکه تمام
ولایت مذکور در حوزه تصرف درآمده بود و آقا عینه ملا عینه و خلال جبال مخفی و متواری
بودند و در گوش لشکر به ملاحظه حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخدولان را
بقتل و غنیمت رسانیده متوجه آستان بوسی میشوند چون امری از پرده غیب
ظاهر شد نه بود و زمام احتیاط از دست و انایان لشکر رفته در شتاب صعب بوقت
گران بار روان میشوند و توزک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن عاقبت اندیشان
به قدر دست درازی می کنند مردم سر اسیمه شده راه را از دست داده جمعی کثیر
از کوه می افتد درین اثنا عمده محرمان را از زنده مصاحبان و مساز صاحب فطرت
عالی عنوان مثال بمشالی نقاد و مقربان و رگه خلاصه ملازمان هواخواه انجمن آرای
حریم پادشاهی باریک بین و قانع آگاهی هدم و کثافت محلی خاص محرم خلوت سرائی و بنا
و اخلاص رنگ آمیز رموز عشق و محبت بخت حدائق خلوص صدق و عقیدت طالب
بقرار راه حقیقت طلبی و حق جوئی عاشق اطوار حق گزاری و حق گوئی نقشبند طراز
معنی آن سیرینی نکته پیوند بساط همزبانی و تهنیتی و قیقه یاب سر اسیر سلطانی رفعت شاس

این نسخه از کتابی است که در دسترس است و این نسخه از کتابی است که در دسترس است

این نسخه از کتابی است که در دسترس است و این نسخه از کتابی است که در دسترس است

[illegible]

الحکام فی شرح...
سرانجام...
نام...
کتاب...
مؤلف...
موضوع...

فی الکائنات والاطراف المستغنی عن الاوصاف...
و میگوید که بعد از آرزوی بسیار و درازی روزگار سعادت آستان بوسی مستعد شده
زلیخا و ابرهوائی جوانی در سرفناوه است بخوابد که با فرزندان آید در ملازمت بوده
خدمات پسندیده که مورث انشراح خاطر و ارتیح باطن و ظاهر گردد و لظهور آرد اگر چه عمری
بمعشوقی نام برآورده بود اما الحمد لله که آخر بجا شقی این چنین معشوقی سرفراز گشت چشمداشت
از سایر عاشقان و طالبان درگاه خصوصاً از آن پیشوای ارباب طلب آنست که
سر ارادت در دامن صبوری پیچیده اجازت یوا و هوس که در مجلس سباط انباط ما
خلل پذیر باشد ندید همان بهتر که بسوز جبر سباز و باحوال مانع دازد و دیگر سرخیل نامور
یعنی کلمه پر اگر چه نام ما در انهم سر یانه دار و اما خسر اسانی نژاد است
و سخیل معتبر کم پر اگر چه بنام کم پرست اما سرفراز بلند پرواز است زبان حال
او باین بیت مترجم است بیت هر که سبک سبک خیز تر به مرغ سبک پر پیروز تر
و سر نامداران مشغل کلان که در بالاروی از شعله کم نیست و بشوق آستان بوسه
سر گرم است و آن بسیرت مردم یعنی سیه دم مگرد و دل عشقبازان است که
در پی اوست و آن تعبثی پزنگار یعنی ماده کناره دار که زره پایش یاد از خلخال لیلی میدهد
زنجیر جنون در پایی عشقبازان می اندازند و سائر کبوتران نامدار خوش سخن نیک رخسار
که باصالت نسب و شرافت حسب ارتصاف دارند برخی از آنها پاز پزنگار اتفاق دارند
و طائفه با سبزی متفق اند و بالجملة چون هر پرپی زبان حال کبوتران فارغ بال است تمام
این کهن سالان نورسیده بهزار زبان توقع از انصاف آن اعتضا و الممالک
دارند که ما دام که ما با بناد عشائر و تمام قبائل خود در پیرانه سر باستان ملک شیان

بمنه راحت و شادی...
آن سباط انباط ما...
مجلس خلل پذیر بود اتفاقاً...
که در وقت و باحوال مانع دازد...
استخیال نکند و استغنا...
نمایند...
کبوتر که زبان ما در انهم...
بمنه کوباه برست و گوید...
نوی از کبوتر که باره و عظمه...
بسیاری دارد...
مشکل کلان نام کبوتر...
که در دم او چند پر پیدا...
است...
و غلبه بعضی لام...
و غلبه بعضی لام...
با اوصاف جزئی است...
کبوتران بازی کنند و صورتی...
که دختران و دوشیزه را جامه...
ساخته بآن بازی کنند...
و شاعران کتابه از معشوق...
گفته اند و پزنگار است...
نقشدار کناره دار نام...

مشکل کلان...
دم که چرخ را...

کبوتر که زبان ما در انهم...
بمنه کوباه برست و گوید...
نوی از کبوتر که باره و عظمه...
بسیاری دارد...
مشکل کلان نام کبوتر...
که در دم او چند پر پیدا...
است...
و غلبه بعضی لام...
و غلبه بعضی لام...
با اوصاف جزئی است...
کبوتران بازی کنند و صورتی...
که دختران و دوشیزه را جامه...
ساخته بآن بازی کنند...
و شاعران کتابه از معشوق...
گفته اند و پزنگار است...
نقشدار کناره دار نام...

پیش دید خاطر قدسی مناظر مشیت ازلی و مظاهر ارادت لمبزی است در مقام ارضی
 و اصطبار آمد آن حکمت مآب که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقع هم
 کمال تجلیت اقدس نماید و خاطر اشرف را متوجه انتظام احوال خود داند که درین نزدیکی
 عرصه کابل مجسم سر اوقات جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام عتبه عرش مقام
 مشرف گردد و بانواع تملقات شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی امتیاز خواهد یافت
 بیست و هشتم شوال سنه نصد و نود و هفت کنارسند ساگر نزدیک ملک بنارس نگارش
 یافت فرمان حضرت شاهنشاهی با عظم خان کوکلتاش و
 شمس الدین محمد خان در هنگامیکه خاطر مقدس منتظر آن بود که به زودترین اوقات
 و خوشترین ساعات آمده احراز دولت ملازمت که اکسیر سعادت است نماید
 و مشمول اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات اعلیٰ خاقان گردید
 خبر رسید که او متوجه زیارت حرمین شریفین زاده الله شرفا شده است و اهل عیال و فرزندان
 را و آن دریای خوینوار همراه برده است باعث تعجبها شد که مثل او بنده یا اخلاص
 مستحسن الخدمه چنین حقوق را منظورند آشته بخت با چگونه متوجه این مطلب
 میشود و مثل او عاقلی بی رضامندی و والده شریفه خویش که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً
 عبادات سیما طاعات چنین بی استرضای او کاری نکرده اند و عبادات و طاعات را شمر ثواب
 ندانسته اند او که طلبگار ثواب شده با چنین بی رضاینها چه بخاطر رسانیده است درین باب چه اندیشه
 نموده هر چند بنظر عمیق تامل میرود امری که باعث چنین بیراهه رفتن و یکبارگی راه بیوفائی را که در
 جمیع انام نگوینده ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ کی از دور بینان بارگاه عزت نمیرساند
 کی اراده این مطلب کرد که ماقبول متمسک و نفرمودیم فی الواقع اگر شوق آن مکان مقدس و منگیمت

پیش دید خاطر قدسی
 منظور خاطر پاکیزه
 ارادتها در رضی بودن
 اصطبارت صبر
 استقامت در رسیدن
 تفقدت در محو
 مجازات مهربانی
 عفواری
 کمالش = برادر
 احراز = حاصل
 مستحسن الخدمه
 لایزال
 طاعات
 جمع طاعات
 آینه
 کلمه سیده = زینت
 کمال قابل
 کمال

۹۹ تمسک ببق و نه چیزی رسیدن ای غور و تامل و ران نمودن ۱۲ ای توکی ارادها حج کردی و بن قبل نکردم متمسک ببقیم اول دفعه ستمانی بمن در خواسته شده ۱۴
 ۱۰۰ ای توکی ارادها حج کردی و بن قبل نکردم متمسک ببقیم اول دفعه ستمانی بمن در خواسته شده ۱۴
 ۱۰۱ ای توکی ارادها حج کردی و بن قبل نکردم متمسک ببقیم اول دفعه ستمانی بمن در خواسته شده ۱۴

کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳

که او آواره و شست غربت گرداگر از هزاران عنایت و عاطفت یک حصه میداشت
هرگز این اندیشه را بخود راه نمیداد و مطعون خاص عام نمیشد اکنون هم هیچ زفته است
بی هیچ چیز تنگ نشده غربت اسلام عینه علیه نماید و از آمدن خویش را مسمور سازد و چو چو را که
از فرقت او حالتی دارد که کس مینماید و مریخی بخاطر آزردن او نهد و خود را از وبال و نکال
صوری و معنوی نجات بخشد و چون همواره بخاطر اقدس بود که ایلمی کاروان پیش سلطان
روم فرستاده مبادی محبت را استحکام دهد اکنون مصمم شده است که متعاقب این منشور
والای عاطفت محبوب یکی با همراهی همین شخص که این شکل دولت را میسر تعیین فرمایم
و همگی بهت مصروف آنست که او او را که ملازمت نماید چه خوش باشد که پیش از رسیدن
ایلمی او متوجه استان بوسی گردد و دستور العمل حضرت
شاهنشاهی بعمال ممالک محروسه و متصدیان مهمات مرجعه
این منشور را لاوتبطل الهی و دستور العمل کار آگاهی از منبع عاطفت و معدن رفعت
شاهنشاهی صدور یافته که منتظران کار آگاه سلطنت و کار پردازان بارگاه خلافت
از فرزندان اقبال مند و نوینان اخلاص نش و امرای عالی قدر و سایر منصبداران
و عاقلان و کو تو الان باین روش عمل نموده و در انتظام امصار و قریات و سایر کمالات
فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و عجاوات رضای
آسی را بجا بیاورند و نیازمند درگاه ایزدی بوده خود را در غایت منظر انداخته
شروع در آن کار کنند و اگر آنکه خلوت و دست نباشد که آن طرز در دیشان صحران است
و پیوسته با عالم شستن و در کثرت بودن عادت نکند که طریق ایل بازاریست و باجمعه
درماند و بود توسط و میان روی بکار برد و سر رشته اعتدال از دست ندهد یعنی کثرت گزیند
و

کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳

کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳

کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳

کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳
کتابت شد در روز دوشنبه ۱۲۰۳

و در بعضی از نفعات بر نفع ضار و مضر
و در بعضی از نفعات بر نفع ضار و مضر
و در بعضی از نفعات بر نفع ضار و مضر

کبریت لعل کے مراد علم
نادر الوجود

یا ارباب کبری و اهل کمال که شایسته دانایی
 آنان باشند پس چگونه بداد خواهد رسید ۱۲
 ای نامهای و ادوایان را
 به ترتیب آمدن آنها مقدم را مقدم
 به خود را موخر نوشته پیش خود و ادوایان
 به ترتیبی بریده باشند که در این دو
 مصلحت است و آنرا بعد از این گفته
 آسانی یا الفتح جمع اسم و باله جنافه کثرت
 و ادوایان است پس است نائب و مکار
 و مدوایان است و بهاء جمع و مکار
 ۱۳ مفری باضم و کسر است
 مکرر بهاء و غلبه کنی ساخته می بند
 است بهاء مفری باضم و کسر است
 مکرر بهاء و غلبه کنی ساخته می بند

شماره ۱۲۵۶

100

اینکه خود را از دست کسی که در دنیا نیست و در آخرت است

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کرم و زن کردن ۱۲
 و تکه پخته تمام کردن
 کرم و زن کردن ۱۲
 و تکه پخته تمام کردن
 کرم و زن کردن ۱۲
 و تکه پخته تمام کردن

حضرت صاحبزاده... افغان... طالب... مولا... افغان... طالب... مولا... افغان... طالب... مولا...

اتفاق افتاده بود بجهت تصفیة کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه وحوش افغانه و تا دیس بلوچان
صوبه قندهار بوده تا یغی غبی هر اراده که در باطن الهام موطن ما که مرآت جهان نمایی غنی است
صوت بسته بود و خیر از آن عالم ظهور آمده اگر چه استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر است
بود اما چون عظمت و شوکت دستگاه شاه عباس که فرمانروائی ایران بدوست را بطیبتی سا
را منظور داشته ایم چنان کاروان مع عرائض اخلاص و هدایای گرامی بدرگاه معلی فرستاده
اطهار اخلاص و انکسار نموده استمداد همت و هر گونه استعانت کرده بود و از قدیم الایام
آبا و اسلاف او مبدی ظهور و ولت خود را از عنایت حضرت صاحبقرانی میدانسته اند چنانچه
استخلاص امرای روم و استطلاق رؤسای آن مرز بوم با سده عالی جد بزرگ شاه
اسماعیل و خراج او بر نیروی آن جماعت از جراید توایخ ظاهر است و ردو ابطل حضرت
جنت ایشانی با شاه مبرور مغفور معلوم بگمان در نیولا که ایشان را کار پیش آمده باشد
فوت بادشاهی اقتضای آن نمود که عساکر منصوره را از عبور آن نواحی ممنوع فرمودیم
و قندهار را بمیرزایانی که از منتبان آن بودند مانند مسلم و شیخ و سیر کشمیر که از عنفوان
حال مطلوب و مرغوب خاطر اشرف اقدس بود بعد از فتح آن خواستیم که سجده شکر گزاری
پروردگار بر آن سرزمین که از عطیات مجده الهی بوده بجا آوریم با وجود جبال مرتفعه
و متضاعده و اشجار عظیمه است که طغیان آبهای طوفانی که در راه بود مرور عبور
عساکر منصوره از آن جائے محال می نمود و توفیق ایزدی بامو کب عالی روی
توجه بآن حدود در آوریم و حکم عالی شده بود که چند هزار خارا تراش چاکدست
پیش پیش خانه عالی میفرستند و در تفتیح و توسیع راه پید طولی مینمودند چنانچه در اندک
قرصه تا اقصای کشمیر و کوستان بت سیر فرموده طنطنه کوس غرمت بجانب کابل بلند ساختیم

مواطن جمع موطن
جائے موطن - اپادیس
موطن و موطن کی
و تهر صمیمه و در جائے

بقرانی = تیمور
سرخدق رانی
سرخدق

توضیح
توضیح
توضیح

لنزان و لرزنده
در بعضی نغمه مرآت
مرآطع
متضاعده

پید طولی = کتایه از
کار نمایان - سی بلخ
اقصی کرانه دور
کهنه = آواز

افغان... طالب... مولا... افغان... طالب... مولا... افغان... طالب... مولا... افغان... طالب... مولا...

مجدد سرگزی

مرطج = جائز انداز
مراقف = چھ موقوف
کوڑا ہونے ل

باز از اندر و واقفست که درم اقد
ای از ابد

ای از افاضه استخوان
بر نشان در گنجینه است

نخب بالضم من فقه فانی
یعنی جمله مندرج مراد از این

بنیان غنای و از دقایق شکر
از غنای غنای مهندسی از ازا

در دستان زوایا و جوانان

اسمائی خطوط مفروضہ دون
ادراک سے بخوبی

ادراک سده و بیست و یکم
است بین گشته و بیست و یکم
عمره و بیست و یکم

عمر ۵۵ ایمن از او

درہ النج

تقدیم نمایند

ساخت حاصل شود - چ
اندکین با هم قریب

شاهزاده در دل با جا کرده
 غمایت قدیم ست با طاعت
 اس از تو بی وفا نمک خورد
 سعادت خود دانند
 بعین منزل رحمت الهی و
 اس دور و دشت هزاره را
 او بی جمع غایب با کسر نشان
 خود ستیاف با کسر خاصان
 ای پیش از کمال
 هرگاه در این خانه بنزدید
 اس از شاهزاده بی
 روز غمایت صید کرد
 شاهزاده در دل با جا کرده

[illegible]

و دنیوی علامی شیخ ابو الفضل که از دسازان بزم عرفان شریک است نسبت قرابت
فرمودیم تا چنانچه علامی مشارالیه نقاد و مخلصان درگاه است آن نور و حق پسندی نیز مجموع
باطن و مطن خاطر گشته در سلک کمال ارباب خلاص آید و همواره او را بنظر محرمیت دیده
و از یکجانب ضمیم القلب تصور نموده عنایاتی که در خاطر صلاح اندیش او خطور نموده با
بظهور سائیم تا موجب امید داری عالمیان گشته دستور العمل اخلاص جمیع بزرگ نژادان
عالم گردد و در نیو لا مخطور خاطر قدسی شده بود که چون آن خیر خواه قدیم مجدداً مصدر خدمات
پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضو اقدس طلبیده مشمول انواع عنایات ساخته رخصت
فرمایم تا من بعد هیچ احدی در باره آن وافر اعتماد سخن نشایسته بسامع عالی نرساند و بازار ارباب
غرض کساد پذیر و اما بواسطه آنکه آن حدود و راه خالی گذاشتن بمسافت بعید طلب داشتن لیسق نبود
عنان اراده ازین ادوی مخرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او
حکم دیدن مادر داشته باشد تا حقیقت اخلاص و عقیدت ضمیم آن مصدر را و اب خیر اندیشی فهمیده
بعض اشرف رساند تا بران افادت و افاضت آب حکمت و معرفت نصاب جامع المعقول
و المنقول حاوی الفروع و الاصول عمده مخلصان درگاه زبده مخصوصان بارگاه مقرب المحضه
السلطانیه اعتماد الدوله الخاقانیه المحاطب بملک الشعر شیخ ابو الفیض فیضی را که در خلاص
عنایت ماتریت یافته و هرگز از بارگاه والا تجوید دوری او نفرموده ایم و رموز دانی و نکته سخن و
دور بینی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فہمی و مدارج اعتقاد شناسی او در حضرت مظهر تمام
و احوال پیش آن نقاد و ارباب اخلاص فرستادیم که صنوف عنایات ما را کما ہی خاطر نشان
ساخته آن خیر خواه سعادت انبیا را بجلائل توجهات پادشاهی و مکارم عنایات نامناهی
و ثوق نماید و سخانی که مرکز خاطر اشرف ارفع است با تمام رساند و سر حقیقت عقیدت اخلاص
و احوال

و دیوی علامی شیخ ابو الفضل که از دسازان بزرگ عرفان شریک است نسبت قرابت
فرمودیم تا چنانچه علامی مشارالیه نهاد و مخلصان درگاه است آن نور حق پسندید نیز مجموع
باطن و مطن خاطر گشته در سلک کمال ارباب خلاص آید و همواره او را بنظر محرمیت دیده
و از یکجانب ضمیم القلب تصور نموده عنایاتی که در خاطر صلاح اندیش او خطور نموده با
بنظر و سائیم تا موجب امید داری عالمیان گشته دستور العمل اخلاص جمیع بزرگ نژادان
عالم گردد در نیو لا مخطور خاطر قدسی شده بود که چون آن خیر خواه قدیم مجدداً مصدر خدمات
پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام حضور اقدس طلبیده مشمول انواع عنایات ساخته رخصت
فرمایم تا من بعد هیچ احدی در باره آن وافر الاعتماد سخن نثا نیست بمساع عالی نرساند و بازار ارباب
غرض کساد پذیرد اما بواسطه آنکه آن حدود در اخالی گذشتن بمبافت بعید طلب داشتن لیسق نبود
عنان اراده ازین ادوی مخرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او
حکم دیدن مادر داشته باشد تا حقیقت اخلاص و عقیدت ضمیم آن مصدر را آداب خیر اندیشی فهمیده
بعض اشرف رساند تا بران افادت و افاضت آب حکمت و معرفت نصاب جامع المعقول
و المنقول حاوی الفروع و الاصول عمده مخلصان درگاه زبده مخصوصان بارگاه مقرب المحضه
السلطانیه اعتماد الدوله الخاقانیه المخاطب بملک الشعر شیخ ابو الفیض فیضی را که در ظلال
عنایت مازیت یافته و هرگز از بارگاه والا تجوز دوری او نفرموده ایم و در موزدانی و نکته سخنی و
دور بینی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فنی و مدارج اعتقاد شناسی او در حضرت مظهر تمام
و از پیش آن نقاد که ارباب اخلاص فرستادیم که صنوف عنایات ما را کماهی خاطر نشان
ساخته آن خیر خواه سعادت انتباه را بجلائل توجهات پادشاهی و مکارم عنایات آئیناهی
و ثوق نماید و سخانی که مرکز خاطر اشرف ارفع است با تمام رساند و سر حقیقت عقیدت اخلاص
و ثوق نماید و سخانی که مرکز خاطر اشرف ارفع است با تمام رساند و سر حقیقت عقیدت اخلاص

با بیل باد ۱۲
 قد و غیره ۱۲
 بفتح اول ثانیات که مستقیم
 راجی فان منسوب فرموده
 و نسبت به راجی علی فان که
 نام داشت با سوره رتبه ابو الف
 شریک نام داشت فرموده بود
 ضمیم القلیه ناکس دل
 مگر در دخیل - سماه
 که بالذکر راست
 *
 و زیاده باشد و حق نما بطریق
 را نیز تا سبب سید و از علی
 کشند و نور اصل دو سبب گردد
 یعنی هر که بنا به این معالجه
 بود که هر که چنین غلطی عقیدت
 با پادشاه دارد با بقدر غایات
 بیانات منکره و ۱۲ قد
 که در اقاوت و قاض
 آب الی اعنات ایجا
 مقلوب است است جاسه
 بازگشت فائده دادن فوق
 و ساینده و اصل حکمت
 و معرفت و در فقره ثانیات
 اینست هم می دانند که یک
 حکمت و معرفت و بصباب
 و کمال باشد و قد و غیره
 شش جلد مفضل و مفضل
 ای جمع کنند و علوم علی چون
 و مانند آن و نقلی چون
 ای فن

۱۰۰

خاطر خود را جمع داشته توجه بطن اقدس را شامل انتظام احوال کافل حصول مقاصد و آمال

خود و اند چون همواره توجه عالی در تربیت و ترفیع استعداد آن طوائف انام سیمای طبقه ارباب علم و حکمت مبذول است مرد و محکم و خداقت آب فضائل کتاب جالینوس الزمانی حکیم مصری را که که در آن حد و اند جهان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده بحکمت آب مشارالیه ملحق شوند و بعضی کارها که مشارالیه آنجا وارد و بیک وجه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود چوین خاطر ملکوت ناظر امتوجه حصول ایمانی و آمال خود دانسته امید واریعنايات گوناگون باشد + فرمان حضرت شاهنشاهی به برهان نظام الملک منشدین احمد نگر حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت و دستگاه عمده اعلا طم حکام زبده امام اسوه مخصوصان درگاه نقاد و مخلصان خیر خواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و افرال اعتماد و برهان نظام الملک بجلال مکارم شاهنشاهی و جزائل مراحم ظل الهی مفتخر و مباهایی بوده بداند که چون آن شوکت و استیلا از صدق طوبیت التجا بدرگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان ناز و نعم و لمجا استعداد یافت ایم آورده بود همواره مرکز ضمیر الهام پذیر میگشت که ولایت و کن با و تفویض یابد و ظهور این امر جلیل موقوف سعادت وقت بود الحمد لله آن طور فتحی که خاطر قدسی میخواست و بخیال و معنی آمد توجه اقدس صورت یافت و عمده امام عظام راجی علیخان که مکرراً بفرمان عنایت و مشورات التفات سرفراز گشته بآن خدمت مامور شده بود بوسیله ظهور آن مورد مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شد بر بنهونی بخت قدر آن اند و همیشه حضور اشرف ما را بنحاطر داشته و اظهار آثار اخلاص و عقیدت که سرمایه دولت و جهانی و پیرایه آبروی جاد و دانی ست جهد موفوره نماید و درین هنگام که اندیشه انتظام بخش جهانیان بزمید ترفیه و تعمیر ولایت ملوه مصروف شده و شاهزاده مکارم

خاطر خود را جمع داشته توجه بطن اقدس را شامل انتظام احوال کافل حصول مقاصد و آمال خود و اند چون همواره توجه عالی در تربیت و ترفیع استعداد آن طوائف انام سیمای طبقه ارباب علم و حکمت مبذول است مرد و محکم و خداقت آب فضائل کتاب جالینوس الزمانی حکیم مصری را که که در آن حد و اند جهان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده بحکمت آب مشارالیه ملحق شوند و بعضی کارها که مشارالیه آنجا وارد و بیک وجه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود چوین خاطر ملکوت ناظر امتوجه حصول ایمانی و آمال خود دانسته امید واریعنايات گوناگون باشد + فرمان حضرت شاهنشاهی به برهان نظام الملک منشدین احمد نگر حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت و دستگاه عمده اعلا طم حکام زبده امام اسوه مخصوصان درگاه نقاد و مخلصان خیر خواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و افرال اعتماد و برهان نظام الملک بجلال مکارم شاهنشاهی و جزائل مراحم ظل الهی مفتخر و مباهایی بوده بداند که چون آن شوکت و استیلا از صدق طوبیت التجا بدرگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان ناز و نعم و لمجا استعداد یافت ایم آورده بود همواره مرکز ضمیر الهام پذیر میگشت که ولایت و کن با و تفویض یابد و ظهور این امر جلیل موقوف سعادت وقت بود الحمد لله آن طور فتحی که خاطر قدسی میخواست و بخیال و معنی آمد توجه اقدس صورت یافت و عمده امام عظام راجی علیخان که مکرراً بفرمان عنایت و مشورات التفات سرفراز گشته بآن خدمت مامور شده بود بوسیله ظهور آن مورد مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شد بر بنهونی بخت قدر آن اند و همیشه حضور اشرف ما را بنحاطر داشته و اظهار آثار اخلاص و عقیدت که سرمایه دولت و جهانی و پیرایه آبروی جاد و دانی ست جهد موفوره نماید و درین هنگام که اندیشه انتظام بخش جهانیان بزمید ترفیه و تعمیر ولایت ملوه مصروف شده و شاهزاده مکارم

خاطر خود را جمع داشته توجه بطن اقدس را شامل انتظام احوال کافل حصول مقاصد و آمال خود و اند چون همواره توجه عالی در تربیت و ترفیع استعداد آن طوائف انام سیمای طبقه ارباب علم و حکمت مبذول است مرد و محکم و خداقت آب فضائل کتاب جالینوس الزمانی حکیم مصری را که که در آن حد و اند جهان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده بحکمت آب مشارالیه ملحق شوند و بعضی کارها که مشارالیه آنجا وارد و بیک وجه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود چوین خاطر ملکوت ناظر امتوجه حصول ایمانی و آمال خود دانسته امید واریعنايات گوناگون باشد + فرمان حضرت شاهنشاهی به برهان نظام الملک منشدین احمد نگر حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت و دستگاه عمده اعلا طم حکام زبده امام اسوه مخصوصان درگاه نقاد و مخلصان خیر خواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و افرال اعتماد و برهان نظام الملک بجلال مکارم شاهنشاهی و جزائل مراحم ظل الهی مفتخر و مباهایی بوده بداند که چون آن شوکت و استیلا از صدق طوبیت التجا بدرگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان ناز و نعم و لمجا استعداد یافت ایم آورده بود همواره مرکز ضمیر الهام پذیر میگشت که ولایت و کن با و تفویض یابد و ظهور این امر جلیل موقوف سعادت وقت بود الحمد لله آن طور فتحی که خاطر قدسی میخواست و بخیال و معنی آمد توجه اقدس صورت یافت و عمده امام عظام راجی علیخان که مکرراً بفرمان عنایت و مشورات التفات سرفراز گشته بآن خدمت مامور شده بود بوسیله ظهور آن مورد مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شد بر بنهونی بخت قدر آن اند و همیشه حضور اشرف ما را بنحاطر داشته و اظهار آثار اخلاص و عقیدت که سرمایه دولت و جهانی و پیرایه آبروی جاد و دانی ست جهد موفوره نماید و درین هنگام که اندیشه انتظام بخش جهانیان بزمید ترفیه و تعمیر ولایت ملوه مصروف شده و شاهزاده مکارم

بر خردار غمنا صیه دولت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال دره التاج فرخی و فیروز مندی
واسطه العقد سعادت مندی و حق پسندی سر زار جند شاه مراد و بابا نصوب میفرستیم
از اورد و سعادت انگاشته بمشوره عقل و در اندیش و استحکام مبانی و خواهی فراوان
کوشش بجای آورد و پیوسته عرائض اختصاص فرستاد و گلشن بهمتی تازه داد که پوشیده
و حقیقت شناسی جزر متین ^{بمقتضای} حصن حصین ملک و ناموس است و برابر باب دانش و دانش ظاهر
و بایست که سلاطین عالی مقدار که شیخ عالم و عالمیان پیش و پیر بهمت و الاد دارند از حکام دیا
و کولات امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود نداشته اند و چون باطن اقدس
متوجه اند و نیاز سعادت آن عزت پناه است امین الدین را که یکی از طایفان خاص و مریدان
با اخلاص است فرستادیم که تهنیت آن فتح گفته فرط توجه اشرف اقدس امجد و خاطر نشان و
سازد باید که گوشه گوش اصفا نماید و انتظام و امتساق آن ولایت را از کمال خرمندی و
حق پسندی چنانچه در ملازمت اقدس مأمیده است بتقدیم رساند و قوا ^{بمقتضای} این امر را به دستور که
در ممالک محروسه جاری و ساری است راجع گرداند و گر بزت شعاران کوتاه بین را که جز
پیش بای ^{عاقبت بکین} نه بنند و غیر از فساد و اخلال نکوشند و کمالات دخل ندید و در رعایت خاندانها
قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که بر است گفتاری و دست کرداری مشهور
و موصوف باشند کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اخلاص ^{بیش} ایل دانش
و حکمت سعی موفور بجا آورد و شایسته بار و زرا و مرضیات الهی معمور داشته آید چنان آگاه
باشد که دست اقویا از ضعف کوتاه بوده زیر دستان در نهاد امن و امان مرفه الحال
و فارغ البال باشند و چون منشور عاطفت بآن عمده مخلصان شرف صدور یافت
بجای ملکوت ناظر بمقتضای مشغول رفت که احاطه عموم خلایق دارد و رسید که فرامین قضایان
جاری

بازن بنی

بیاض و قشقرق

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابت فی شهر رمضان

فاری

وفاقیہ یونیورسٹی

نقد و بررسی است

فقرات

سیدان شفا

تاریخ

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگیری از

1000

داران
مجلس

فوق فاف

عالمِ فناء سے دل لے کر

۱۱

X

مکمل ۲۵
حرز الہی =

ولدت جمع والی

الحضرة

انگریزیت و مکاری - فریب
دھوکہ

علل = اذلال
علل = اذلال

و
۱۶۵
۱۶۴

مہار - جمعہ ہند = پہلا

موقوف - بہت - کچھ

ملکوت ملکوت

X

فیض

شیخ مولیٰ پانچویں پشت میں اپنے دادا تھے

دسویں صدی میں اپنے دادا کو تھما کر

شیخ فطر

نہ سہاں اولیٰ کو دیکھتا۔ تاگوڑی - پھال

مبارک ۹۵۴ء میں یہ ایر - پھر بگڑا کر

آزاد کر کے یہ سکنت اتی رک - شیخ مبارک

۸۷ فرزند - فیض بیک کے برائے - حکم

شاعر - ادیب - الہیات عالیہ بدل عالم تھا -

فیض نامی جہاں

تباہیۃ الہی - مرزا اور وقت - رول تماشہ - اکبر

نہ دس - سدا لعل اللہ نام - سیدوں - لکھن

ن عمر نے اس کا نام کلدت پر دھوا لیا

ابوالفضل

۹۵۷ء میں یہ ایر - ۱۵ برس یہ فیض علی کے فانی -

۲۰ برس کی عمر میں دربار اکبر میں لکھیا - ایر

آپ کے اکبر اور سورہ فاتحہ کی تفسیر پیش کی - دارالانشاء

قدت پر دم - پھر تاریخ پھر اکبر کی مر کھ کا صحر

پھر شیر فاص - جہاں نیر اپنا بکارت - ۵۷ برس کی عمر میں

استقل کرادے - نرسنگ دیوے نقل کرایا - ۵۷ برس کی عمر میں

اکبر نامے کی آخری جلد میں (۱) اکبر (۲) شہ جہان (۳) عذری

(۴) رجعت ابوالفضل - (۵) کثول (۶) جامع اللغات

(۷) رزنامہ -

۶۹
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

صفحه آن دهم
شماره پنجم و گنجیان ابرارنا نازده
چهارم و گنج و گنج

علم درستی کار انجام از دست
فنا براده در خط

در اینجا الباقی
لفضل بدان کامفر
شده روانه آید

ابو الفضل انجی مال آن ملک بن
عضد داشت

یوسف و یوسف علی



آغاز وقت مبروم

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت شاهنشاهی عرضداشت کمترین بندها ابوالفضل

بتوجه شاهنشاهی عنایت ایزدی شامل حال اولیای دولت و دکنیان بے دولت
 بحال تباد گرفتار امید که جمیع سرکشان و نخوت فروشان بپادشاه خود گرفتار آیند صاحب
 من روز خور یا زدهم خرد و ادماه الهی بسواس ای و سپور یا رای و نانا بجائی که قولنامه طلبیده
 بودند آمدند اینها تا حال بملازمت شاهزاده نیامده بودند و برهان را نیز ندیده و روحالی
 لکتم و پیا له و انتور میباشند خلعت داده مستمال گردانید روز گوش قاصدان چاند بی بی
 آمدند و از شنیدن ساخته ناگزیر شاهزاده ملول شد چون آمدن مرا شنید^{ابو الفضل} شکست احوال
 نمود اگر چه بر حرف و حکایت و کنیان اعتماد نیست اما کار بر و قدر و دشوارست و از
 غلامان حبش در آزار هر چند به عادل خان و قطب الملک کس فرستاده اتفاقی
 بهم نرسید اگر مرزا شاه رخ برسد و یک سره دارد دیگر که بجز نثار و بر نثار شایسته باشد
 مثل شاهباز خان نزدیک است که کتایش احمد نگر بجزد بر آمدن ساره سیل میشود و جزوی
 خزینة ناگزیر آنچه من فهمیده ام کار دکن بے آسانست اگر از همراهان دله و حوصله
 می یافت احتیاج اینهم نبود که کار بایستی این دولت جاوید طراز را همیشه ایزد تعالی

شاهنشاهی
 جمله کینیت الخ مخلوف برجله و
 مقصود آنکه در شیرخاهی خیر و عافیت است
 و کینان تباہ هستند حاج قول او نبویه
 شاهنشاهی را ببلد کینان آه را خبر فرمید
 و بدینشید که بتوجه آه صلاحیت مبتدیان
 در او در تقدیر یاسیم در ربط غایت از روی
 چه توان گفت ۱۲ مولوی محمد اویسی نور رفقه
 سلسله غوث بافتح و در باد افراہ بفتح جبارم
 مکافات و بادش ۱۲ اس که سلسله روز غوث
 روز یازدهم از راه سلسله بران منی بجای
 که صوبه دارد و کن بودہ است قول تلخیص
 و انوار بر سه نام جای است ۱۲ اس
 و در گذشت نام روز چهاردهم از بر ماه شنبه
 لیلی نام ملکہ و کن ۱۲ اس سلسله ناگزیر از بجای
 مراد از آن مرگ شایر آده که بطرف و کن
 رفته بود غلامان پیش اشاره بطرف رساله
 حسینان که همراه ابو الفضل و جنگ بود ۱۲
 سلسله که یک تقریب آمده اید ۱۲ سلسله قول
 بعد از خان اس هر چند که بیان دو عالم کلی
 فرستاده و در خواستم باین تخیل نشاند
 سلسله که رفتار فرستاده

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

[illegible]

بزرگ نصیبان
 نیز تحصیل آن خواست فقط با این
 در یک سنی پرسیده باشند
 آنکه مردمان باشند که همین چیز است
 آنکه ظاهر نمودن بیاورد و بعضی چنان
 باشند که بقدر یافت آنها اندک چیزهای
 مذکور ظاهر بیاورد ساخت از قسط
 ای و سوره مذکور را بر وقت فرمودی بود
 شاید و آنست چه دو نفر از کارگاه آه ۱۷
 باری تمام کتاب علی بن غنیه بریر است
 در یک سوره و دو سوره قاعده و در
 در است از این یافتن نظام امانت
 در یک سوره که اندک اگر معنی می توان یافت
 در یک سوره که اندک اگر معنی می توان یافت

شأن دویم در خواب غافل
بسیاری است احوال خود
عمد و بار از غیب ظاهر
دیده شده در خواب
کرده اند سره کردن ای
گذراننده اندک است
لمحی غفلت از خواب
و کمال است از خواب
مستغرق در خواب
مستغرق در خواب

استعداد نمودن چنانچه بعقل روز افزون و بخت بیدار از کمینات گذراننده اند از خواب اول و دوم
هم گذرند یقین نیست که اینها بر خاطر صافی میگذرد و لیکن بمقتضای خیر اندیشه بتیابانه آنچه
معقول میدانند معروض میدارند و سره کردن کار ایشانست دولت و صحت و بخت روز افزون
به شاهزاده عالیشان و انیال عرضداشت خیر خواه حقیقی ابوالفضل
همواره خیریت صوری و معنوی و دولت ظاهری و باطنی آن نواب و گلشن اقبال را از
ایزد توانا میخواند و آنرا شادابی و دولت جاوید طراز شاهنشاهی میداند امید که آوازه هوشیار
جزای و کارشناسی و قدر دانی و عدالت دوستی آن بخت بیدار سعادت آموذ و روزگار
عطر آمیز و نشاط افزا گردد و ظاهر است که گرچه اوقات را قسمت فرموده باشند و هر قسمی را
بنا گیر و بایست آن آباد ساخته بخود همان قدر پرورش شایستگی دارد که بیک استخوانی منتظم باشد
برخی از خلاصه اوقات در پاسبانی خلایق گذرد و در معنی آن نیز کار خویش ساختن لیکن هر کس چنین
آتشکار را از خواب بیدارگی نفهمیده توقع دارد که در شبها روزی بختی بشنودن استانه های هوش افزای
باستانی نامزد فرمایند کتاب بسیار و افسانه بی شمارست همان باید شنید که بکار آید برای عبرت
پذیری و طرز دانی شاه نامه و ظفر نامه و واقعات بابر و کلیله دمنه را بشنوند نه شنوائی
که کالان آنرا سرمایه خواب دانند برای آنکه سر رشته نیک و بد بدست افتد و رهنمان درونی
و بیرونی چیره دستی نمایند اخلاق ناصری و جلای و نصف اخیر کیمیا سعاد و سعادت را مقصود
انگاشته اندک اندک یاد گیرند و شنوی مولوی معنوی و حدیقه و جام جم نیز در محفل جایون باش
دولت و صحت و بخت روز افزون با و ایضا به شاهزاده و انیال عرضداشت
خیر خواه حقیقی ابوالفضل بهات مالی و ملکی تا امر و صورت نگرفت و چون
درین سال هم نه شود به سال دیگر خواهد شد اصل خود آنست که بر رسم شکار
آغاز سال ۱۲

بخت خلاصه اینک از بیجا
ایست که آواز هوشیاری و
کار و ای غیر صفات جیده شما
سپهر کشد و اغما در سر در افراس
ن و بنگان شوند ۱۲
هر روزی از اوقات بکار ضروری
و مناسب آن جز و مقروءات
۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و

حق بنی نوع و حق تعارف و حق قرابت و حق محبت و ایصال نفع و دفع ضرر از لوازم مرتب
 ادنای حقوق که از مشارکت در نوع واحد تواند بود و نظر خرد خرد و بین متحقق و مبرهن است
 فکلیف مراتب دیگر الحمد لله والمنته که این شکسته را به نسبت ایشان حقوق اربعه کامله متحقق است
 و آن بان زبان باز در هم شهر جادی الاولی سه نصد نو و چهار تحریر یافت بقدره و ایزد پرستان
 حق گزین شیخ مبارک بموقف عرض حضرت مخدومی مخدوم الانامی قبله گاهی مظهر العالی
 میرساند که چنانچه متوجه شدن حضرت والدۀ ماجده مغفوره مبروره ازین خاکدان که ورت
 وزندان ظلمات بسوی شهرستان ضیا و گلستان نورایت من سرگردان بیچیدان کوی
 بیخودی را آزرده دل ساخته تختی از زمانه و خرج و فرغ داشته کامروای نشاء طبعی عنصر
 داشت و شرطی از اوقات را بصبر تلحکام دارد و ظاهر است که آن رموز دان کارخانه لکون و
 ایجاد را که از بدو صبح تمیزت حال وجدانی اطلب بوده همت راصرت در مضیات الهی نموده اند
 گردی ازین تند باد و حاد و عظمی بر جهره همت علیای ایشان نه نشسته باشد و مقتضای خدا دانی
 و خدا فی در موافقت رضا و تسلیم بوده از دل نورانی حقانی خود جمعی را که در شیب طبیعت و گو
 بشریت مانده و بصیری و جرع افزائی فرورفته اند و لاریها داده باشند که عطفوت پدری زیاده
 از رافت برادری است و چون آن اخلاص بزم حقیقت بعلم البیقین میدانند که این سرای یونان
 که خاک توده مذلت و انبار خانه هوان است گذشتنی و گذشتنی است و دل سبتنی و همت آوختنی
 نیست و گام نخستین آن سیاح بیدای ناپیدای خدا آگاهی و ایزد شناسی و آن قبله صورت
 و معنی و مجبوسه علم و عمل آنست که در امثال این حوادث جانگاه معرفت آزما عیار گیر
 بموشمندان خیرت افزای بخت بلند ان راه بی صبری رفتن قطع نظر از آنکه عمر را بعیث
 صرف کردن و انقاس قدسیه را در نامضیات الهی مصروف داشتن است بآن مسافر عالم قدس

و الله اعلم انی شکر خدا بنده را بخت
 این قبله گاه بر جهره همت
 و آن تخمین خست کم خست
 غلام الایات خدمت کرده اند
 علی بن ابی طالب و کتبه شده
 بجز بزرگ شوره تریده شده
 کون من یغنی عنکم و ذلکم
 نشاء طبعی عنصر و کون
 و الله اعلم انی شکر خدا بنده را بخت
 کار و آفریده عالم سرشت جلال
 در حالت غم و اندوه آن بزم
 و عیالی و دیگر خواهر بود و داشت
 و قدس نظر افشاید و باره از
 چیزی است که از اوقات را صبر
 بجز و دارد و من غیبه
 وجدانی اطلب بکبر و آقا گوشت
 که طلب خود را از دل خود افتاد
 و قدس اگر چه حاجت بنی نطق
 قبول اوقات و روزان نبود بکن
 بسبب در غفلت آن کریمانه
 و الله اعلم انی شکر خدا بنده را بخت
 اسبابی بیدار نشاء ابد و آقا
 و در وقت در این حقیقت
 و در وقت در این حقیقت
 و در وقت در این حقیقت

حق بنی نوع و حق تعارف و حق قرابت و حق محبت و ایصال نفع و دفع ضرر از لوازم مرتب
 ادنای حقوق که از مشارکت در نوع واحد تواند بود و نظر خرد خرد و بین متحقق و مبرهن است
 فکلیف مراتب دیگر الحمد لله والمنته که این شکسته را به نسبت ایشان حقوق اربعه کامله متحقق است
 و آن بان زبان باز در هم شهر جادی الاولی سه نصد نو و چهار تحریر یافت بقدره و ایزد پرستان
 حق گزین شیخ مبارک بموقف عرض حضرت مخدومی مخدوم الانامی قبله گاهی مظهر العالی
 میرساند که چنانچه متوجه شدن حضرت والدۀ ماجده مغفوره مبروره ازین خاکدان که ورت
 وزندان ظلمات بسوی شهرستان ضیا و گلستان نورایت من سرگردان بیچیدان کوی
 بیخودی را آزرده دل ساخته تختی از زمانه و خرج و فرغ داشته کامروای نشاء طبعی عنصر
 داشت و شرطی از اوقات را بصبر تلحکام دارد و ظاهر است که آن رموز دان کارخانه لکون و
 ایجاد را که از بدو صبح تمیزت حال وجدانی اطلب بوده همت راصرت در مضیات الهی نموده اند
 گردی ازین تند باد و حاد و عظمی بر جهره همت علیای ایشان نه نشسته باشد و مقتضای خدا دانی
 و خدا فی در موافقت رضا و تسلیم بوده از دل نورانی حقانی خود جمعی را که در شیب طبیعت و گو
 بشریت مانده و بصیری و جرع افزائی فرورفته اند و لاریها داده باشند که عطفوت پدری زیاده
 از رافت برادری است و چون آن اخلاص بزم حقیقت بعلم البیقین میدانند که این سرای یونان
 که خاک توده مذلت و انبار خانه هوان است گذشتنی و گذشتنی است و دل سبتنی و همت آوختنی
 نیست و گام نخستین آن سیاح بیدای ناپیدای خدا آگاهی و ایزد شناسی و آن قبله صورت
 و معنی و مجبوسه علم و عمل آنست که در امثال این حوادث جانگاه معرفت آزما عیار گیر
 بموشمندان خیرت افزای بخت بلند ان راه بی صبری رفتن قطع نظر از آنکه عمر را بعیث
 صرف کردن و انقاس قدسیه را در نامضیات الهی مصروف داشتن است بآن مسافر عالم قدس

علیه السلام است و بسیار ظلم
 و متعلقان خاص خود که امیدوار دارند
 ضرر و نفع رسد و اسباب بکسرت نفع
 اولی و نفع نانی سبب آن بکسرت نفع
 جاده و تشدید و اول راه بزرگ غیر ضعیف
 ناشکیبائی و صیبه مرده و اقامه ملایم
 با ضرر و آزار و قیام و رضای الهی است

ضرر میرساند چنانچه محققان ملت و خلعت با یما اکتفا فرموده و تصریح فرموده اند حیف است
 که آن مسافر قدسی منزل را بر آن سرزمین الهی نورانی از فرزندان و منتسبان خاص که چشم انداز
 و معاونت دارد مضرت و آزار رسد یقین است که آنحضرت این منتسبان را در دل آزار
 آن بکسرت نفع نگذاشته باشد بالفرض و التقدير اگر ناشکیبائی و جریع افزائی آن ارتحال فرموده
 ملک مقدس را سودمند آمدی از آنجا که این معامله مخالف رضای خدای جان آفرین است
 خواهی نخواهی مانع سلوک این جاده غیر مرضیه خواهند شد آن راه یافته سر از معنی و دانایی
 سر از نهانخانه مشیت امثال این مفت ربات نگاشتن مقصود نه آن است
 که اقای کلمات قدسیه حقیقت نموده تسلی خاطر فیض آثار نماید حاشا و کلام بیت

خرد بود بعد از رفتن بدربار در بجان گوهر فلک

بلکه مقصود این حیران انجمن آفرینش آنست که مباد و خاطر قدسی از استغراق دریای ثروت
 انوار الهی فرصت یابد آمدن قضیه تسلی این گروه کوتاه معرفت کم عمل نیابد پس همانا که این
 تذکره ایست از برای ماتم زده های اسیر طبیعت در یوزه گریست از برای این نادان نامیها
 خرد که هم چشم و هم سر و هم آئینه میخواند یعنی علمی میخواهد که بدار الا من عمل رساند و عملی میطلب که
 بنزیرتگاه بی تعلقی و فراغ خاطری برده و محو مطلق ساخته اتصال حقیقی نباشد و مطابق وضعه شریفه
 ایمانی بزیارت قبور انبیاء و اولیا رفته بود حقیقت شناسان ساfran ملک معنی و قاطعان
 فیانی معرفت را کجا اذن زیارت اطلاق فرموده اند و واقفان مواقف قلوب کجا اجازت
 طواف آب و گل داده اند و معند اگر وقت مساعد بودی هر آینه این مسکین لم ادخض نکرده
 سرانجام این سفر مینمود و بدینچه رضای خاطر اشرف میبود و میگوشتد العاقبه بالخیر هم بشیخ مبارک
 بموقف عرض مقدس حضرت قبله گاهی ملاذی امید گاهی امت بکراته میرساند الحمد لله و المنه که مفاوضات
 بشیخ جاسه بنه من ۱۲

که اخف از نهبانی وطن مستحب
 این مقدمات نوین مقصود من
 آن نیست که ازین کلمات حقیقت
 خاطر خباب فیلسی با بر خا خنوب
 اسباب ای بکسرت نفع
 و در پی پادشاهای سلطنت
 که شایان قبل از استغراق با فواید
 شود چنانچه شوق استغراق
 تحریر و در حدیث است
 همان که از نفس و کلمات است
 و در این حال که در فریب است
 از طرف من که هم چشم و هم سر
 و هم آئینه میخواند یعنی علمی
 میخواند که بدار الا من عمل
 و عملی میطلب که بنزیرتگاه
 بی تعلقی و فراغ خاطری برده
 و محو مطلق ساخته اتصال
 حقیقی نباشد و مطابق وضعه
 شریفه ایمانی بزیارت قبور
 انبیاء و اولیا رفته بود
 حقیقت شناسان ساfran ملک
 معنی و قاطعان فیانی معرفت
 را کجا اذن زیارت اطلاق
 فرموده اند و واقفان مواقف
 قلوب کجا اجازت طواف آب و
 گل داده اند و معند اگر وقت
 مساعد بودی هر آینه این مسکین
 لم ادخض نکرده سرانجام این
 سفر مینمود و بدینچه رضای
 خاطر اشرف میبود و میگوشتد
 العاقبه بالخیر هم بشیخ مبارک
 بموقف عرض مقدس حضرت
 قبله گاهی ملاذی امید گاهی
 امت بکراته میرساند الحمد لله
 و المنه که مفاوضات بشیخ
 جاسه بنه من ۱۲

نشان کجا زیارت آثار خاک تو را
 زاده انوار این عمارت
 و علت آن فکر کرده و بجا آوردی
 بی فواید حقیقت نشان فاعل فرموده
 اجازت داده اند و ساfran
 باطل و اکتفا عاقلان گوشت
 و قاصد اسرار و عاقلان
 و عاقلان و عاقلان و عاقلان
 و عاقلان و عاقلان و عاقلان
 و عاقلان و عاقلان و عاقلان

چون دست و زان مصراع اول
فاحسن استغفارین کین اول مصراع ثانی
مفاصلن باقی بدستور ۱۲ اسطرخ و در مجموع کون
نور بفتح نون شگوفه عدیدین غنضت
بالفهم دو بار می توله المصطلح مالایه
سینجای خلای تعالی حال گروان
امید پاسه بور و آسان کن ملاقات
اورا ۱۲ قدره غیب و شوق غلام طماچه
زودن میج با بعد گزوا لی سرات می
در پے آمدن خوشبهار گزم گز آمدن
و بهیم گسور و شوق غنضت
۱۱

۹۱
کتابخانه عمومی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تألیف: محمد علی قزوینی
موضوع: تاریخ

بن مودعہ

۴۴ از شمس
علاء الدین مبارک

است از این جا
بگوید که از شریف

و تو من را قیام از باقی نما
و دست دعا

مقدمه
مقدمه
مقدمه

كتاب
تاريخ
التاريخ

ویرای ابطوریکه نام

میں نے اپنے حق میں دعا کی کہ وہ میری دعا قبول فرمے اور میری دعا قبول فرمے اور میری دعا قبول فرمے

سنگی کدی

سید محمد علی

انجم ثواب ظل الهی در کوره گهاٹم پور نزول اجلال نموده بود که قاصدان چو دهری کشته
این مرده غیبی و نوید لاری بی رسانیدند و بندگان حضرت سجدات شکر بتقدیم رسانیدند
حکم عالی فرمودند که کوس عشرت و تقاره شاد و بلند آوازه کنند چندان خوشحالی و
فارغ البالی راه یافته بود که بشرح و بسط راست نیاید از اینجا قیاس باید کرد که در اصل
کمان هجت و مسرت و دست و دشمن مساوات پیدا کرده بود و بعد از آن مکرراً بوسیله
عزالض کلیان رای واعتماد خان و نظام الدین احمد و شهاب الدین احمد خان
علی الترتیب المذکور حقیقت کمال جلالت و تهور که از ایشان ظاهر شده بود و معروض
پایه سریر عالی شد و از وفور عنایت و التفات صد هزار حسنت و آفرین فرموده بخطاب
موروثی خانخانی و سایر جلالت عنایت خاقانی اختصاص یافتند الحمد لله استواراً
و متوافراً و الشکر له شکر استولیا و متکاثراً که خدمت بتقدیم رسیده که از برای بزرگی نفس
پیش اخوان زمان و داغ شدن ابناء روزگار معموره عالم که بحسب صوت فوق حالت
داشته باشند چه جای مساهم و مقارن بی ضمیمه خطابی و اضافه منصبی با حسن الوجود و این طر
صوت سبت فلیت که بعنایت الهی بایسر اذلاء خطابی که منتهای بتغای پنجهزارین حال و
ماضی بود ضمیمه آن شد و الحق که این لطیفه بود که سبقت این بر پنجهزاری شدن نزد عقلای
زمان و مزاج فاسد روزگار مستبعد بود بی شائبه تکلف باین عالم آورده در عالم اسباب
خدا مکتب پناهی شریک ندارند اگر چه در اتمام و انصرام آن شاید که بعضی دوستان صمیمی دیگر را
مداخلی باشد و سخن بهمانست که بذرقة توفیقات الهی مصدر امری شدند که باتفاق اصحاب
نفس الامر و ارباب عرف و رفاست و شرافت و علو رتبت و نباهت با مثال این جزو یا
نفس الامر که در نظر بالغان نابالغ عرفی منتهای جلالت آمال ایشانست بهیچ وجه احتیاج

[illegible][illegible]

و منافع آسمان زمین و بحر را بمنتها
و کائنات است بحر رحمت

چگونه اند و همانا وقت آن رسیده که حضرت و اهل بیت علیهم السلام
 نهادن اقبال و تباری را که از نظر و در بین عقلای زمانه محتجب بود ظاهر ساخته اهل حسد و حسد
 را بر شاہراہ انصاف آورده غیب دانی حضرت خاتمانی را بالغ و جود بر اقصای وادانی خاطر
 نشان ساخته و جود تفوق ایشان را در درگاه عرش اشتباه بر سایر ارباب دولت و انتباه شخص
 و بین ساز و سخن کوتاه مقاصد بسیار است که بذكر آن مصدع گرامی اوقات شدن بمقتضای
 عقل ناقص از مستحکات بل ضروریات میدانند و قطع نظر از موانع دیگر زمانه در حصول نصرت
 بغایت بخیل بصدد شعبه بازی و حیل اندوزی بل بکمال التماس و در یوزگی اینقدر فرصت
 دست داده که از بسیار اندکی و از هزار کی مسطور میگردد و باجمعه بعد از انتظار بسیار است و بخت
 شهر صفر سال نهصد و نود و دو و معتد و فولاد دیوانه رسیده و ملاطفه نامی موشع بتوقع حصول آمال
 و آمانی رسانید باعث فارغ بانی و مورث خوشحالی شد و باغی این یک حجت پے کزان
 سوی رسید + چون باد بهار عنبرین بوی رسید + دستش بوسم که نامه و دست گرفت +
 در پایش فتم کزان سرکوی رسید + بعد از آن که از مطاوی فحادی آن انشراح تمام و ارتیاح
 مالا کلام حاصل شده مقتضی المرام منجائمه الکلام رسیده شد از مضمون آنکه موشع بتاکیدات
 قسمیه بود هر چند بنظر اسعان ملاحظه رفت مخدیره مقصود از نقاب احتجاب بی نمود و هر قدر که
 بدیده بصیرت منظور گشت امری که کشف غطا از آن نموده یک نخوت سلخی بخش خاطر متردد و تحیر تواند
 نشد چه هرگاه بغایت از لیه صمدیه مرکوز خاطر چندین ساله آن اقبال آثار بخت برین وجوه
 صورت بسته و بامدادات غیبی فتح چنین رود + داده باشد هنوز ناگرم کرده جا اظهار
 آئین این حدود نمایند در نظر عقل و قیقه فهم معالیم گزاران را چه محل تواند بود و خصوصاً
 در وقتیکه در آن صوبه و در در خانه بالفعل کسیکه متکفل ممالک آن صوبه تواند شد

عطا فرموده هم فرستاد یعنی که خانخانان بفرست
قابل این رسته هستند نموده شب دلی می مردم
شاهی پادشاه که اولاً از صورت خانخانان
جلالت او دریافت بعد معلوم هر فرد کرده
بود و این در زندیکان ثابت و متحقق ساخته
و چون فیت نبود درگاه سلطان بیدرگانی
و در مقدمه و ظاهر ساز و اهلکدانی
۳۳ صی بنم اول و چندید و ال کس
و در دوم و هجده ۱۲ ش ۳۳ فولاد و دوانه
غلام خانخانان سنج باضم و فین بنم
توضیح نشانی که عنوان نامه کنند از
۳۳ مطاوی غاوی هر دو مع بنم سنج
مضامین از تبلیح مال کلام ای راحت ب
و قول بقیع الم نامه کلام الغر و اگر
مصدود بنامی ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳
رسیدیم از ش ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳
منج الخ باید دانست که خانخانان بفرست
بهت آمد از خود بخدمت شاه بنم
تأکید و تسهیل بفرست از غیر مناسب
این طور اگر آن بنامیکم چند و این
پس آن نظر ملاحظه شود و خدا بامقصد
و این چند نکته قابل رفت و آمد
آن باز کرده

[illegible]

درگاه الهی بهم رسانده بودم و از چند روز
 معرفت را که عبادات و طاعات سالها
 در آبادی غیرین در از کرده نفوذ نمود
 از بزرگسایان و نجوایان و کلام خداوند
 و از دوازده کارم مطلق از حد و
 ایشان را با منسبتی خاص از حد
 و تاجری که کار خود از حد و
 شکر بهر منسبتی خاص از حد و
 اسرار چند مالک سخنان مذکور
 سحر این غزل غزل است

و فارغ اببال خواهند بود اما بمقتضای سچو صلی و کم تجربی از قید آزردگی و از کشمکش این خاطر
 شوش نجات نمی یابد و آذاز مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن یگانه آفاق که دست تقدیر
 در معمر آبا و ضمیر این حقیر دراز کرده نفوذ عمده آشنائی را که بدرگاه کبرای الهی بهرسانیده
 روزی چند بکرو تزدیر یا بحسب تقدیر و سلک عشاق دنیا مسلک شده است بتاراج دانند
 و الا من کجا و آشنائی شمایان کجا و امثال آن توزعات کجا باری بای حال چون آن
 مقدمات معروض داشته اهتمام بسیار نموده بودند بالضرورت فمید گهای خاطر فارت خود
 را یکسو نهاده دست اعتنا بطوایر آن مقاصد زده با تفاق دوستان صمیمی بعد گفتگوی بسیار
 و حرف و حکایات بشمار که شاید تفصیل آن از مکاتیب بعضی اجناس معلوم شده باشد رای
 عالی بر توجه آیات نصرت آیات بصوب مالوه بعد حشین نور روزی و فرستادن خزانه
 عامه و سایر مطالب که در مطاوی فرمان عطوفت نشان که مصحوب ابوطالب برادر
 عبد الرزاق معموری و فولاد و دیوانه ارسال یافته است و شاید از عرضیه و کلامی ایشان
 شرح آن مفهوم شده باشد قرار یافت رجاء بحسب لائل مواهب الهی و اثنی ست که
 قبل از وصول متمات مذکوره ناظوره مراد صورتی پیدا کند که با حسن و جود لباس تمام
 خلعت اختتام پوشیده در نظر عیش و عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار لوارم
 آشنائی برآمده از شدائد مکارم خلاصی یا بندای بو شمنند خیر و ای ناقد بصیر قطع نظر از
 حرقت فرقت و کربت غربت که از مضرات لازمه ذاتیه انگیس ست فریاد و صد فریاد
 از آنکه بعضی مطالب عالیه مرکز خاطر میشود که بی اعلام آن خاطر هیچ وجه اطمینان نمی یابد
 و حال آنکه ایند او سالک اعلامی از وجوه مستحق چه از رهنمائی لطافت و علو رتبت آن مآرب
 عالی مرتبت که در حوصله امارات بیانی و اشارات بیانی نمی گنجد و چه از عمر حیاتی روزگار کم فطرت
 باشد

کلام در امور است و در استغفار و توبه
 و الا من کجا و آشنائی شمایان کجا و امثال آن
 مقدمات معروض داشته اهتمام بسیار نموده بودند
 را یکسو نهاده دست اعتنا بطوایر آن مقاصد زده با تفاق
 و حرف و حکایات بشمار که شاید تفصیل آن از مکاتیب بعضی
 عالی بر توجه آیات نصرت آیات بصوب مالوه بعد حشین نور
 عامه و سایر مطالب که در مطاوی فرمان عطوفت نشان که
 عبد الرزاق معموری و فولاد و دیوانه ارسال یافته است و
 شرح آن مفهوم شده باشد قرار یافت رجاء بحسب لائل
 قبل از وصول متمات مذکوره ناظوره مراد صورتی پیدا کند
 خلعت اختتام پوشیده در نظر عیش و عشرت جلوه گری
 آشنائی برآمده از شدائد مکارم خلاصی یا بندای بو شمنند
 حرقت فرقت و کربت غربت که از مضرات لازمه ذاتیه انگیس
 از آنکه بعضی مطالب عالیه مرکز خاطر میشود که بی اعلام
 و حال آنکه ایند او سالک اعلامی از وجوه مستحق چه از رهنمائی
 عالی مرتبت که در حوصله امارات بیانی و اشارات بیانی نمی
 باشد

اینم سوزش کربت و غمت سوزش
 چنان نیست که بیان خورید آید و
 اشاره به تقصیر آن کانی باشد
 و این فقره مراد از روزگار و زمانه
 کتابت بطرف نماینده از ناتوان
 بی حسد و اندیشه و جلیبای سخن
 خاسته از غمت و غمت و غمت

وخرمی تقدیم رساندن رسوم و عادات و جشن باو شاهانه داشتن خصوصاً در روز بهجت و نوروز درجه شرف خواص و عوام و شریف و وضع را باندازه منزلت و رتبت بمقتضای عدالت و نصفت بجلال موایب باو شاهانه و جزاکی مراحم خسروانه شرف اختصاص و غنای دادن و مانده اکرام و احسان بر کل عالمیان کشون هر کسی را زیاده از آمال ایشان بهر مند اگر و ایندن ضمیمه الحال بنده شد انشاء الله سبحانه و تعالی بی قضای الهی چون نزدیک رسیده که فراغ تمام ازین مشاغل دست دهد بزودی این فرمان دوم شرف صدور یافته بسمت سال موسوم خواهد شد بر ضمیمه منیر که آئینه صور تقدر و فهرست کتاب حسن بدست محتجب و مخفی نخواهد بود که سجیه و دستان حقیقی آنست که همواره از احوال و اوضاع یکدیگر بر واقعی حاضر بوده نظر بر محاسن و معائب انداخته از نقائص و عیوب یکدیگر اطلاع بخشد و همگی محبت و تمامی نهمت مصروف آن دارند که دوست ایشان بر عیوب کلی و جزوی خود حاضر شده از آله این حالت نمایند آنکه مثل خوشامد گویان دوست نماید و دستان منقصت است تا که اصلاح حرف و حکایت از عیب نگویند چه از فهمیدگی و نفاق و چه از نادانستگی و اتفاق فکیف طائفه نادرست چند که بملاحظه فوائد و نیه و همیه فائیه یا بسبب مخاطره جسمانی بدنی خود که زمام حصول آن بدست دیگرست که یستوی عنده الامیر و الفقیر حلت قدرته قبائح و ذلک بعضی ارباب و دل را که از عمر اشتغال لذات صوری و انهماک در مستلذات ظاهری نفس اماره ایشان بخود و هیچگونه منقصت آه نمیند بد بفضائل شمائل و فوائد جلال تاویل مینمایند و خوشامد که در طبائع و نفوس اکثر ابنای روزگار اند از ایشانست خصوصاً در مزاج بعضی از رؤسای اخوان الزمان هرگاه که بسمع جمع این طائفه مرحومه میرسد بی اختیار کمال شادمانی بهرسانند و خوشامد گویان مذکور را آنکه جمله موافقان درگاه بل فدویان این راه میدانند و باندک روز آثار غریبه برین مترتب شود

[illegible]

بوالفضل بن محمد

منقبت انما به دوستان نشان نقصانی دارد
و ظاهر آنکه بادوستان بوعده گفته شودی
چون دوستان یقینی آن نیست که آن فراموش
گویند یا بادوستان عیب نگارند
محمد باو علی مرحوم علیه عیب رای فرمند
بسیب اتفاق اینگونه اندی اتفاق ندارد بلکه
واقی هستند لیکن از نادانی عیب رانی فرمند
دوره بعضی رخ وادی بیجا سعادتی واقع
شد و مراد از آن محبت و اتفاق است
محمد باو علی مرحوم علیه ای حیرانم که حاصل
شود یا نه قوله خاطر الخای هم از بیگانه
قوله حصول آن بری

از قاضی خانی

١٠٠

فدوست ایمنی

کتابخانه

است قدرت آن را

فی فیه

نادر است

فصل اولیٰ در بیان

[illegible]

این کتاب در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است و در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است

این کتاب در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است و در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است

این کتاب در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است و در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است

مجرد آن مسالك حقیقت و مفردان ممالك طریقت بمقتضای انجای استعدادات اختلاف
از منته و اوقات بموجب صفای سریت و لطف طبیعت داد و انشوری داده انواع سخن
فرموده اند و آنچه از جمیع تفاسیل مذکور و بطور خوشترمانه حقیقت تبیین مایه منون میشود آنست
که لطیفه ایست الهی و شریفه ایست نامتناهی سوای این ترکیب عنصری و معجون بیولانی که در
باخس بهائم شریک و مساهم است و بعد از ایضاح این دو اساس فیض اقتباس منضمات راوی البصا
موشمندان و در بین حق گزین حقیقت با سبق ظاهر و هویدا میگردد و روشن میشود که اختیار و ابرار
روزگار و مسلک نقیض مقصود سلوک نموده و تقویت و تربیت مغائر نشاء آدمیت
سعی مینمایند سیما و قتیله پرده از روی کار برداشته شرح عمده مستلزمات مرم از مشار و مطامع
و متاع و ملابس و سائر لذائذ و حظوظ بنی آدم نماید و متاعب و الالم ان را که بجهت کثرت
ممارست و اعتیاد از نظر کوته آدم صورتان پنهان مانده بعالم ظهور آورد و واضح گردد و که بجهت
قد چیر دل ببا و داده اند و حمل اثقال و اتعاب قوائی بدین راعده لذات
وانسته اما چون پیش از اصلاح او ضلع خود که لازم وقت و فرض حال است از فساد و
عجا و گفتن از قانون بهایون نصفت و عدالت بر آمدن و منج اعوجاج سلوک کردن است
از بین الفضولها و بوالهوسیهان نیز خود را باز آورد سخن پنا بهر چند که خزینة سینه بی کینه این مسکین از
نقد و جیا و محصول فضول اربعه معتبره متعارفه اقلیم سخن و کشور مر اسلات که عبارت از شرح
آداب و عا و بسط اسباب اشتیاق و تفصیل مناهج اخلاص و تمییز لواج افراق است
بالامال بود اعوجاجیهایی خاطر آزرده برهم خورده از رنگد رشاده شواهد ریا و خاست شرکا که در
شارع قدیم این عالم کینه متعارک و مترکم اند مبتذل بودن و بی نگیهای این وضع فرسوده و زکا
را در یافته گذشت که بسر وقت این مطلب علیه رفته کلمه چند در آورده بر همین قوافل
جمع قافله

این کتاب در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است و در بیان اخلاق و معارف است و در بیان صفات و کمالات است و در بیان عبادت و تقوی است

در میان من و او با الصم و دل و حقیق بالضم
 و من و نالست و من و این اشعار از یک مینویس
 مینویس است از کان الم آن فون و مینویس
 چای بار اول بقیض فون بضم لام شود و مثالی
 مینویس میرون تخیالی ۱۲ قد و غیره ۱۳
 و بگو ای پادشاه کای یگانه زمانه از روزیکه
 غائب شدی تو هر آینه من در آب فرو رفته
 و سوخته در اشک خود و سوزن غمی خود
 اسم ۱۲ قد ۱۳ ای پس بنی برادر
 سوار روی تو مقصد و ملاقات و مقصد
 بگو ای پادشاه کای یگانه زمانه از روزیکه
 غائب شدی تو هر آینه من در آب فرو رفته
 و سوخته در اشک خود و سوزن غمی خود
 اسم ۱۲ قد ۱۳ ای پس بنی برادر
 سوار روی تو مقصد و ملاقات و مقصد

۱۰۹
 قوله آنکه در باب معرفت
 که از چیزها که معرفت واجب تعلیم
 از آن حاصل شود و از آن کتب که
 خواندن آن بخواه اشتیاقی و در اطلاع
 آن منوبید و اسلحه مراد از حدیث
 حق است اسلام الکفر کلامی است
 طلب فهمیدن نمودن که مراد
 از آن شخص حکم کرده شده است
 و قوله از فهمیدگی آیه ای
 مراد از فقره ایست که اگر
 در حدیث شود در مقابل کتب
 که از آن کتب

و قضاای هر کس اینک اتفاق بر او افتد و در وقت
صلوات بخواند و در وقت صلوات بخواند و در وقت صلوات بخواند

۱۱۰
 در این کتاب از طیب حاذق در مقام
 خود مطالعه کتب طب نموده در مقام
 استیلا روحی برضی نمود و خواسته که
 از طبع غایتی که بهر حال مطالعه
 اخلاق و انیست از آنکه آدی فتنه گانی
 بی بدل را در تحصیل علوم دیگر که کثیف
 و ساطع حصول این علم در صورت نایب
 مطالعه و فکرت که عمر عزیز را هدر
 مطالعه کتب دیگر سوس کتب اخلاق
 مناسب است پس حال چیست که عمر عزیز
 در آسائشهای دنیوی و تنگدستی
 که کثیف آن تنگ و ناموسین بهر
 آخرت است مخیر دارد و امکانی از نشی

نموده تحسین و تقبیح نفس خود مطابق آن از روی سویت و اعتدال فرمود و اگر عیاد باشد
 که این هم میسر نشود با ضرورت شطری از عمر گرامی را بهر وضعی که باشد از دست زمانه
 بر بهانه استخلاص نموده صرف مطالعه کتب اخلاق که مقصود بالذات جمیع علوم است
 نمود اگر چه کتب قدیم در روزگار مانایافت ست بای حال مطالعه اخلاق ناصری
 و جلای مشغول شد اگر چه پیش ایل خبرت این معنی چندانی اعتبار ندارد و بعینه بحال طایبی
 می ماند که سوار و روشن و فهم تیز دارد بے آنکه تجربه کند و روشش آرا از طیب حاذق
 و اند مطالعه کتب طبی نموده در مقام استعلاج مرضی شود و اما بای حال بهتر از آنست
 که نقد زندگانی که مقصود البذل و معدوم العوض است صرف تحصیل
 سایر علوم که فی الحقیقه از اسباب تحصیل علم اخلاق اند نماید فکیت که عمر عزیز
 را محصور در جمیع زخارف دنیوی و حراست تنگ و ناموس این عالم
 فانی که در معنی عمده بے ناموسیها و زبده بی نگیهاست دارد و آنکه در باب انجلاج
 مقاصد و اختفای در رولای عرضداشت دراز نگاشته بود و المنة لند که اکثر
 آن موافق اراده آمد و آنکه از روی التفات از احوال این شکسته بال پرسیده بودند
 بحسب تقدیر اجل چند روز مهلت داده است اگر اراده ازلی آنست که این کس در
 مساک نفس الامر به سبک خواهد کرد و خود صد الحمد و الا با عشت مزید توزیع باطن
 شده است و الحمد لله که نفس منطقه از آلام بدنی که در مدت سه ماه متالم بوده است
 تخفیف یافته درین و لا عبارات شرعی موافق حال بنظر در آمد بعینه نوشته میشود اکنون
 غایت قصری امنیت بر آنست که بقیه در دس که در ساغر حیات گمان ست اگر بحسب
 مظنه واقع بود یا شد چون صاسف سوا این اوقات بجزعه و بول برخاک تنهات رخته
 گمان ۱۲ بقیت ۱۲

و در آنکه در این کتاب از طیب حاذق در مقام
 خود مطالعه کتب طب نموده در مقام
 استیلا روحی برضی نمود و خواسته که
 از طبع غایتی که بهر حال مطالعه
 اخلاق و انیست از آنکه آدی فتنه گانی
 بی بدل را در تحصیل علوم دیگر که کثیف
 و ساطع حصول این علم در صورت نایب
 مطالعه و فکرت که عمر عزیز را هدر
 مطالعه کتب دیگر سوس کتب اخلاق
 مناسب است پس حال چیست که عمر عزیز
 در آسائشهای دنیوی و تنگدستی
 که کثیف آن تنگ و ناموسین بهر
 آخرت است مخیر دارد و امکانی از نشی
 و در آنکه در این کتاب از طیب حاذق در مقام
 خود مطالعه کتب طب نموده در مقام
 استیلا روحی برضی نمود و خواسته که
 از طبع غایتی که بهر حال مطالعه
 اخلاق و انیست از آنکه آدی فتنه گانی
 بی بدل را در تحصیل علوم دیگر که کثیف
 و ساطع حصول این علم در صورت نایب
 مطالعه و فکرت که عمر عزیز را هدر
 مطالعه کتب دیگر سوس کتب اخلاق
 مناسب است پس حال چیست که عمر عزیز
 در آسائشهای دنیوی و تنگدستی
 که کثیف آن تنگ و ناموسین بهر
 آخرت است مخیر دارد و امکانی از نشی

در این کتاب از طیب حاذق در مقام
 خود مطالعه کتب طب نموده در مقام
 استیلا روحی برضی نمود و خواسته که
 از طبع غایتی که بهر حال مطالعه
 اخلاق و انیست از آنکه آدی فتنه گانی
 بی بدل را در تحصیل علوم دیگر که کثیف
 و ساطع حصول این علم در صورت نایب
 مطالعه و فکرت که عمر عزیز را هدر
 مطالعه کتب دیگر سوس کتب اخلاق
 مناسب است پس حال چیست که عمر عزیز
 در آسائشهای دنیوی و تنگدستی
 که کثیف آن تنگ و ناموسین بهر
 آخرت است مخیر دارد و امکانی از نشی

از خاخانهان طایر و آشت این حکایت باشد
 حکایت میگردد که اگر نفوس صورت کند
 است مردم عالم به این چنین اندوختی
 و دیده بنیاید جو است که نذرین از دین
 به سرزنش خج شکست بر که نمی بیند
 از و غیره است بهی در برود حالت فرق
 در وصال رخ و دم عالم حال عاشقی است
 در فرق ظاهر و در وصال بخت فراق و مراد
 اینجا آنکه مراد و صل و فراق شمار نیست
 و همیشه در وی مدمات و غیره مراد است
 میگذرد ۱۳۹۹ از فروع و غیره مراد است
 خاخانهان بسیار و است ای آن که بدین
 بسیار اندوختی که بر فصل عمل میکنند
 و دوست ای باندک شادمانی نیست
 و زود و خوشایند سوا باندک عالم بود
 باز آید از دست آن و در این برود و این همه
 صفات دوست است و قول خود میخواند که
 متعلق این اخیر باشد یا مضاف الیه دوست
 موصوف و فاعل آندوه است غلط
 مولوی مادی علی

[illegible]

رواقی کفر حقیت کذبانی الشریح بین
خداوند و با و کبر آن بظهور می رسد
کار خدایه نوشته شد در رسم خالقان و کذا
را و داشتند و در بعضی کتب کتب
گویند که خالقانان ضعف اسلام
چون کفر اگر شنیده و خبر و از این تحقیق
حال به دربار فرستاده بود و ابوا
نشاره بدان کرده است گویند

مقدار صفتی که ایشان را شب بیدار
 کند و نوشته میفرستاده باشند
 مدد نفاق دارد و بخان ملک و
 در آن جنگ نام خورشید ۱۱۰۰
 با خود هم ای دل نبود هم بسختی
 بخان از تو جنگ آن دشمنان دلب
 بخان از تو جنگ آن دشمنان دلب
 بخان از تو جنگ آن دشمنان دلب
 بخان از تو جنگ آن دشمنان دلب

گذارند و میخواهم که همواره از رسمیات و حقیقات ایشان را که بشمار روزی بگذرد مصحوب کی
 از حاشیه گردان بساط عزت نوشته میفرستاده باشند زیاد چه نویسد بخان آن باعی
 دل با تو هم زغم بد ایشان را + وز تو بهرم ستیزه ایشان را + در عمر من اندر سر و کار تو
 شود + مهر تو میراث دهم خوشایان را + بخاطر قدسی نزا حقیقت اساس ایشان چه حاجت
 که بگویم بخاطر آلوده شناسا مزاج نادرست روزگار ان معدن نیکذاتی باید که گذرد بلکه در
 صد هزار فرسخی این چنین همیشه بهار هم عبور نشود که در حرف معامله خلانی بخاطر حق گذار من
 راه یابد فلیف در داستان دوستی سخن از عالم نارسا بر زبان حق گوی من به نیت مدارا
 بهم بگذرد چه جای آنکه مقدمات قدسیه صداقت و انگاه آن درازی سخن و این همه امتداد
 زمان از مثل منی که در ترا زوی انصاف و قدر دانی او جمیع اشرا را روزگار روزنی پیدا کرد
 از جهات شتی و طرق مختلف از مغتنات روزگار اندام بسوده دست و دل خاطر بر زبان
 هر زده گوی و دهر اما چه توان کرد که مخاطب من نظارگی جمال خود نیست و طبیعت او را از
 هجوم بد معاملگان فرصت مشورتی یا وقت شنیدن نصیحتی از فطرت بلند
 خودش نیست بهیت تو یوسف معنی را در چاه بلا دیدی + او را به شهنشاهی مصر
 کجا دیدی + مداحی که بعد از نیامدن مفاوضات گرامی که یاد از فراموشی میدار و در
 از رسیدن قوافل خطوط که نقوش پشیمانی آنها گره آلوده بدگمانی و نا فهمیدگی بود در قیمه کریمه
 که اگر در خور محبت این گس نباشد باز از قدر نامناسب روزگار ناسازگار نبود رسید
 بمقتضای بشریت طبیعت ملول مسرت آرا گشت و فطرت همیشه خرسند
 من از کوته حوصله دست نوازش بر سر دوش خود کشید بهیت شب غمهای
 من چون شد صبح شادی آید من + شود سامان نقب من همه بر گنج شایانی +

ارشان هم دوست دارد اما قدسیه
 ای گذشتن را بخاطر یک نزا حقیقتی شما
 حاجت از نیت که بر زبان بالا زدن
 شده و خاطر آلوده است باید که بگذرد
 گرم و سرد زانده و بد است معاملات شنبی
 بگذرد نگار آن نگار که در معاملات شنبی
 بخانی بخاطر آن راهی باید است بر گزراه
 منی باید که در معاملات شنبی باشد
 پس چگونه در میان دوستی منی بنیاید
 گوی آن تقصیر خود را بگذرد و جویای
 فضات و دنی خاص را و در آن حکم آن
 بسبب نیکوایان در آن زمان است
 که از دوی انصاف همه اشرا را روزگار
 اعتباری پیدا کرده از چندین دست
 روزگار به نیت همه اشرا را روزگار
 بود و گوناگون ظاهر آن مقدمات قدسیه را
 نامشروع دست و دل بر زبان هر زده گوی
 بهر چه جلالت آن مقدمات دوستی
 فی الشان بلی آنکه از دل باشد بر زبان
 قول و انا بسوده ام محبت مقدمات با خود
 خاطر قابل بهداده از شمع و غیره حصول
 با چه توان کرد اما بخاطر یک نزا حقیقتی شما
 در دوستی منی بنیاید و در آن حکم آن

این از آن نیکوایان است که در آن زمان است
 که از دوی انصاف همه اشرا را روزگار
 اعتباری پیدا کرده از چندین دست
 روزگار به نیت همه اشرا را روزگار
 بود و گوناگون ظاهر آن مقدمات قدسیه را
 نامشروع دست و دل بر زبان هر زده گوی
 بهر چه جلالت آن مقدمات دوستی
 فی الشان بلی آنکه از دل باشد بر زبان
 قول و انا بسوده ام محبت مقدمات با خود
 خاطر قابل بهداده از شمع و غیره حصول
 با چه توان کرد اما بخاطر یک نزا حقیقتی شما
 در دوستی منی بنیاید و در آن حکم آن

نزدیک است به نیت همه اشرا را روزگار
 اعتباری پیدا کرده از چندین دست
 روزگار به نیت همه اشرا را روزگار
 بود و گوناگون ظاهر آن مقدمات قدسیه را
 نامشروع دست و دل بر زبان هر زده گوی
 بهر چه جلالت آن مقدمات دوستی
 فی الشان بلی آنکه از دل باشد بر زبان
 قول و انا بسوده ام محبت مقدمات با خود
 خاطر قابل بهداده از شمع و غیره حصول
 با چه توان کرد اما بخاطر یک نزا حقیقتی شما
 در دوستی منی بنیاید و در آن حکم آن

دنازی شاهراهی بسبب پر خفت بودن
راه سخن جلست خمال ظهور آن و نامو رفتی
ای بی اعتمادی پیغام گرواران از آنکه بطاعت
پارس خد و غیره اکثر اظهار حال میکنند رساله
جای کون اسماء نگاه میکنی است
دینا ۱۲۵۵ ای بسبب من مذکور و سخن
چنانکه دل بخواد بر زبان آوردن چه منی
دارد بلکه حرفی نشنود که صدق داشته باشد
از باطن بظاهر نتوان آورد ۱۲۵۶ از این غیره
۱۲۵۷ ای مخاطب من که خانانان است
ببره و قافله آن که بجهت از باد و هفت
خاوری خان شده خوش بختی ۱۲۵۸
و غیره ۱۲۵۹ ای بافضل که با بسبب طوره
خیال سخن ندارم چه توان نوشت عالم
دل دیوانه را خبر بیض مطالب راضی
نوده بنویسم که خط نما رسیده هر چه در
نوشته بودم اگر خطوط بگیران آن مطالب
نبودی نوشته محبت نام آن نمادی چونکه
بجهت کسان آن مطالب نوشته اند لذا
چون نوشته محبت نام را بسبب اینکه
ای اگر چه رسیدن این نامه بسبب اینکه
هر چه در آن بن نوشته بودم بگیران
نوشته بودم خدای بی

و با ای و طبیعت بسیار
و منفعتی معنی و تحقیق و گفتگوی باطنی را
و ملاقت من با آن مکمل و آن روز ششم
عجل که خبر نهاد و ست ظاهری باطنی تمام
از این غیر **عجل** ای نقطه محبت باطنی یکدیگر بر بنا
خبرهای غایب و محو میا می باشد و شش
تو را از اینجا که هر سال از برای از اینجا
که درین روزها با بانی آدمیت و جوهر روحی
ایست و است که عبارت از حسن سلوک
کس که ناکس بی توقع عوض باشد که است
سبب است از نیک

با هر
 سوداگری آوسپاسان را که
 گفتار و ستوده کرداری باکیست
 باشد هم نیست و ناپودمانند عقاب میگیند
 در آن دو خود پرستان و در بعضی از رخ
 این فواید مشکله هم چشم فیکه میگیند و در صفت
 ای چنین آدیان افتاده ام قطع نظر آنکه خط
 با حالات و مکونات قلبی ظاهر شود و صرف
 ذوات معنی در شمار افتند

۲
 و الا انما هو افق تفتون و زمان شاهی
 در عین اینج بایستم بزرگ که جوینست شهادتگاه
 تو در آنکه با فونی و غم غلامه قمار است
 با مقبالت ملاقات و غم آید با اعتبار آنکه
 آمدن شهادت در دولت که سر است افرا
 بیکند و در افق ۵۵ ای خط تمام نصن
 با فونی است در دو کار شده و نیک اندیشی
 بداندیشی نیست با فانی که عادتش نیک
 که درین خبر فواری تا در طبیعت
 ظاهری

154

۱۳۶۱
سنة ۱۳۶۱
ی و ر ج خ ی ک ی و

غفلت می آوردن

میرزا کا فود

فیضی ای ۱۲۰۲

افغانستان

استعداد کرده
۵۵ ای این سن
۱۵۰۰

بنو غیرہ

والموت

نذره مخلصان
این سه مرد

خواب منور

جلوہ حق و ازخافہ
کشتال ہمارے

تفنی

سخن نکنند و سرگرم خدمت باشند و کثایش آن ملک را که قابو بهتر ازین نباشد چون بارها
دیگر از دست ندهند و فیروندی صوری و معنوی قرین روزگار فرخنده آثار آن یگانه و دو
طرت باد بخا نخانان چاره اندوه از بیرون ^{مطلبی} و علاج آن در دل تست و آرد
و در پیش تست و تواز دیگران طمع داری نصیحت گرتو خورد و درین تست و تو بدریوز
گرد و گرد مردم می تنی این سنگ ضلالت بپای طلب آمده تیز روان عرصه راوت را بشو
شیخ عراقی میفرماید قطعه آفتاب اندرون خانه و ما + در بدر میفریم ذره مثال + گنج آستین
می گردیم + گرد هر کس بهر یک مشقال + این شهاب هر روان عرصه صحرائی و لکشا
معنی را پیش آمده بلکه کوه نوروان کریمه صورت را نیز پیش آمده که از حال خود غافل مانده
چشم طمع در مال و گیران و دخته اند خانه خود را جاروب نکرده خیال نقاشی کاروان
دارند و به موجود قناعت نه کرده حریف معدوم اند و دخته خود را ندیده در گرد آورده
دل بسته اند نفس اماره را که را به زن دائمی و کیسه بر قدیمی و دشمن جانی ست دست
صادق انگاشته غیر که سعی او در نیک و بد اثر ندارد و دشمن قوی و ^{دشمن} بسته با خودیم
صلح و با جهانیان هنگامه رزم آراسته اند کج روشی و سرگردانی خود را اگر نیک ^{این} شغف
دنیاست بر اجرام فلکی و اجسام علوی مینهد و برادران بنی نوع خود را معذ و مرید
والا چون سباع و بهائم در هم آویخته در رختن آبروی یکدیگر است تا بخون چهره رسد حاشا
که سباع و بهائم از هزاران ^{چهارپایان} کی در همچنان خود این ناخوشی که آدمی از تبه رانی و سیه درونی
میکند بر خود می پسندد و اگر بر جهانیان این حقیقت ظاهر شد بهر آینه به نقد دشمنان
معامله نافهم آنست که از بیعتی و گرد و انتقام اند براحت افتاده کوشش بی اثر کردی و
فاعلی بر خود نهادی و چون دل رخصت این کنون یعنی دارد که از خلوت سراسی خاطر بمعبر که قلم

ارم که چون قطعه شمع خروانی
 نازک جیفت بود در مطلب وینیک
 فی سبک و کینه این غفلت و کار
 خود را نه تنها صاحبان معنی و جیفت
 به جیفت جلالت مقصودش آمده
 بلکه صاحبان صورت را هم که خود را
 پس بر میداند از کم پذیرد
 پیش پای اقا و نه آن سه قوله در
 نیک و بد الهی نیست و نیک و بد خود
 است
 ای که اینها را بداند
 چای در پیشانی خود را نشوید
 اجسام فکلی و ساکنان میکنند و آویزان
 لاسخ و در سید و الای اگر نیکو کار
 با مردم چه درندگان و چار با جان در
 آویخته و بر پای بخون آید که در بین
 طاع زنگی است بلند و بر بخون
 خون که گزرا است چه رسد قوله
 جانشان بصر نمیست بر صفویان
 می با هم نیز خجسته با خوشی میان
 انباشته اند و در ارسلان در
 ۱۲۰۰

مقام را هم از کجا بجا میبرد
و غیره که قولا اگر چه باینان
ظاهر شدی که هر چه تباری و
خدا بی و غیب و بر واقع خیر
مقتضای این نفس لایق
و دنیا که در حق است
بر آئینه در حال از دنیا
انسان از ما دلست
و علی نظام مستند است
افتاده کوشش بیگانه
بلای و دشمنان کفر
و نعمت فاعلی بخود
فلهما و فیلهما

۱۳۶
 ۱- از انجا بیان کنین
 از نو که خطایکمه
 خود در مع سعاد و انجام کار و
 بخیر اری مردمان را که در زمان
 بیکاری داشت و در جویم دولت
 بر جمع اهل دنیا بنیدار و دانش
 به ای یکبارگی انجان بخش
 بنهیل نموده اند که بگویند که بآن
 دانش اعمال حسنه و بدست شمع
 و بدستی میکنند زیرا که تشریف
 بنوی نامر اعمال حسنه در میان
 نهم و پای بود

و سیاهی و کاغذ در آرد و برای هدایت عالمیان از نوکر و آقا و فقیر و غنی و دوسه کلمه می نویسد
اول سموم خطائی که بر کشت زار نوکر و زیده آنکه سر رشته مسکینی و معامله فهمی پیش بینی و
خاطر داری و غمخواری که در زمان کم تعلقی داشت و در هنگام هجوم دنیا و رجوع انبای
روزگار نبیدارد و یکبارگی ورق گردانیده چون گویم آن نامه اعمال حسنه را شسته شروع
و بدستی کرده توقع دیگر بر کونین تو اضع و نیازمندی از جهان چشم میدارد و تا کار از تبه را
بجائی میرسد که جبل المتین اخلاص گشته میگردد و باولی نعمت و صاحب و تغیر روش
میکند چه در اطوار خدمت و چه در اوضاع اطاعت چه در ملا و چه در خلا تا فرستاده
بجائی میرسد که بدست خود در گرداب هلاکت محقق میشود و هرگاه نوکر که خمار احتیاج همیشه
در سردار و بر شمع با ده خود کامی و شبنمی از ان بدست گشته چه عریه یا میناید اگر صاحب
با چندین اسباب مستی سرشورش داشته باشد چه دور باشد و لهذا اگر صاحبان بر شید با
خود را بهمان نظر خردی که در مبادی احوال دیده اند منظور داشته نگاه داشت اعتبار خود
نمیفرمایند آن تنگ حوصلها که در بند سود و زیان خود و معنی سوداگری حرف اخلاص
بر زبان صیوت بکار دارند از دید این حالت کو رباطن گشته شود خود را در زیان و می انگارند
و در اندیشه های تباها افتاده پائمال حوادث میگردند و این کم خردان بدست توقع تو ضعات
بجسائی از صاحب خود داشته در گو خسران فرو میمانند تا یخ سوم شهر ذیحجه در سال هزار
نگارش یافت بخانخانه ان ملت بهمی ندانم چار فراق نیست عجب + که هیچ زیرک خود
کرده را نداند چار + لیکن ایزد چون در چاره گرست اگر روزی چند بظاهر و دستا
حقیقه را در گذارش بچران میدارد و اما در معنی اسباب دوام موصلت سرانجام میدهد
الله تعالی بزودی محنت و دوری سپری گرداند که نه تاب بیان شدید جدائی و آردنه صبر

نیست بایمان آن تنویر
 همچون افحال شبنم نون ویدر چو
 نهاده فروخته و اجتناب سبوی
 از جانیان اسید بیدار چیل آستین
 ای آنقدر غرور و سر تو که سید اینست
 که زنده رفته زین کس تو را حجت او
 که آگاهی خود داشته سیه گود
 و بیان تو که با خداوند نیست خویشی
 و کار خودت و او را بداری
 و کار هر چه میکندش سله
 قول آمد اگر صاحبان الهی سبب
 زمین می و نافرمانی از خداوند
 آن برود و دکان خود را بنظر خودی
 و عجزی او پس دیده خیال اعتبار
 و عزت که خود داده اند می فرمایند
 آن تنگ و ضلکات که در فکر سود
 در زبان حق در معنی سوداگری سخن
 خلاص بر زبان ظاهر می آید
 و از دیدن کم بومی آقا خود
 جابل گشته سود خود را در تافهانی
 و تمکنی که بین زبان انسان
 می شانده اش سحر بنام
 و حق نگارن یافت
 یا به مقصوب

سازی است ۱۲
عده بنی صدادی
ای که بنی صدادی
۱۱۲ از بنی صدادی
چاره بنی صدادی
باقیان رفته بود چار
نیز بنی صدادی
نیز بنی صدادی
کفایان

لله وانه يولي فريش
بهران خودشان ششم که بهر
بهرگاه می نمود اسم ترا بجا
دولت و شوکت از خود نمود
مهر و جلال از خود نمود
فخر و بخت از خود نمود
سالمه زانی و غیره فصلت ششم
در بیان شمع که آن اظهار شوق
از من باشد شمع تر از آن خفته

اکنون بر حسب مدعا فرمان عالیشان شرف نفاذ یافت نیکوئی فروش نیستیم که در آن باب
شرح دهم اکنون هر چند زودتر مرز را بجلالمت آورند سودمندتر و بهتر خواهد بود زیرا که
نویسد که وقت تنگ و قاصد متعجل و خاطر دشواریش اسد تعالی در مابود و کامروائی هوش
افزای نصیب گردانیده در محاسبه روزنامه چه احوال خود سرگرم تر گرداناد الله بس
ما بقی هوس و دزد هم آذر ماه آتی سنه سی و هفتم این و کلمه برسم استعجال نگارش یافت
سخا سخا نامان شعر بحق آنکه بجز تو کس گزیده نیم + که در فراق تو یک لحظه آرمیده نیم +
من خود مدیست که درین تگاپویم که حرف دوستی و قصه اشتیاق و حدیث محنت
دوری بر زبان نرود آن را بر زبان معامله و اگذار و اما چه توان کرد **مص**
می ترا و دچکنم آنچه در آید من است + و الحق از آنجا که دور بینی و معامله دانی و بغور کار رسیدن
شیر ایشانش است و میداند که آن متاع چرب زبان خراب باطن شوریده خاطر نیست
ازین تراوش بے اختیار آرزوگی به خاطر راه نیاید اما حقیقت کار آنست که
صغیر قلم و ضمیر کاغذ و هرزه درائی زبان عنصری را در بارگاه محبت گذار نیست و هر چند
این جنس بدیع بوسائط سمت ظهور یابد جلایاب خفا و نقاب استتار بیشتر پوشد و سوداگر
قلب اندوده فروش که ملتزم این پیرایه میشود از حرافت یا ابله طراز نیست که عیب آنرا
ناوخته و اینماید هر چند میخواهم که بدو کلمه اختصار رود اما شره سخن گفتن بآن دانش پسند
و درین خویش بیاب داشته بدر از نفسی موصوف دارد و اولیامن **فَنُؤْنِ النَّفْسِ** لاماره آمیم
بر سر گزارش بعضی معاملات اول آنچه از احکام مقدس بود فرمان دست کرده فرستاده
و حکیم عین الملک نیز درین نزدیکی روانه آن حد و دست و آنچه در باب مناشیر
مقدسه که بایران و توران **شرف** نفاذ یابد رقم زده کلک تحت سیق شده بود

عاطر است لهذا ازین تراوش
بیان شوق که بلی اختیار نیست
از روی بخاطر سبب راه می باید بیاورد
ظاهر و اسرار خلاف نیست بیاید
بر این حصول بشود لیکن بنیاب است
فکر که این اظهار ازین بهر
بیت آرزو را اگر درم آید
و غیره فصل ای حقیقت آنست
در نظم و کاف و زیاده گوئی زبان را
در اظهار مدتی حقیقت و غلیظ است
بلکه هر قدر زیاده از اظهار شوق
بوسال خطوط ظاهر میشود همان
آن دو سبب پدید می آید و غلیظ
یعنی از اظهار محبت و غلبه
که اصلا محبت در دل نیست
ش شمع سوداگر قلب است
کار مراد از آن کی که نظر بر عین
دوستی دارد و اندوده و در شوق
خوشنده جزین کیم از آن دوست
دور که اظهار دوستی کند و حقیقت
نیست بایم این پیرایه اسرار
اگر نه سوداگری چنین بدو

مضمونی که برای فرامین شاهی بطرف ایران و توران نوشته بودند بلا تفاوت همان بود که من تجویز کرده ام اگر چه در عبارت و افعال آن کس تفاوت داشت اما معنی که
مضمون آنست که بایران و توران نوشته بودند بلا تفاوت همان بود که من تجویز کرده ام اگر چه در عبارت و افعال آن کس تفاوت داشت اما معنی که
مضمون آنست که بایران و توران نوشته بودند بلا تفاوت همان بود که من تجویز کرده ام اگر چه در عبارت و افعال آن کس تفاوت داشت اما معنی که
مضمون آنست که بایران و توران نوشته بودند بلا تفاوت همان بود که من تجویز کرده ام اگر چه در عبارت و افعال آن کس تفاوت داشت اما معنی که
مضمون آنست که بایران و توران نوشته بودند بلا تفاوت همان بود که من تجویز کرده ام اگر چه در عبارت و افعال آن کس تفاوت داشت اما معنی که

مجدد فیض از در آستان سلطه
بیدارید از شما گمان از برون این
فخ نیست از حسن ملکیت و حسن
اش و غیره معنی اگر ای شیخ
شکست نامیو میکن از ملک
مع فطرت شما نیست اگر فطرت شما
بخط کند و طبیعت بشری بیدار
شما اوقات روش
ای بیکر این است روش
بجسم کلر و اندیشه مطالبات
و نهی که وقت تسلط طبیعت
خواهند که جان مطاقت
در بیان فطرت من و طبیعت
م

۱۴۲
 سده ای از این
 به نام کون عقل
 اندر بنای بسند
 فنی فوذاشته
 خود را بر نه
 مصروف خواهند
 کمال طالب فضل
 عمل است
 باعتبار از بر و ادب
 گفته و مستحق
 و در اینجا که خدمت معنویان است

فرق تو شد - برچین چون خان ز راه تار - اگر چه مجلا میداند که عقل و دولت بخش و خجست
 سعادت آورد دارند مکاره جسمی را مانع نکویش نفس و تحصیل کمال نداشته انفا قسیه
 در آنچه لابد و قست مصروف خواهند داشت اما موت تصور ای طالب تفصیل اقصی است
 در ربيع الاول سنه نصد و نود و هفت و قتی که از بیماری صحت یافته بود نگاشته بخا نمان
 عاشق معشوق مزاج شما از معشوق عاشق مزاج خود گله بچند دارد از عالم طبیعت که از
 نه من آزار و نه مخاطب من معذرت طلب آنکه قاصد شما خبر نمیرساند و میرای طبیعت شما
 موقوف آنکه قاصد ما آید تا خبر بر د بارک الله و در ازین سه بیت آن راه یافته ملک
 امیر خسرو مخطوط بودیم نظم باز گشادم به طیبی و کان + مرهم دل دارم و داروی جان +
 هر که دلش تنگ نیاید ز پند + دار و تلخش دهم و سودمند + و آنکه خوش آمد طلبد نیز هست +
 یک شکر خنجره تپ را نه بست + و این صبح که بیا و شما نشاء با دوه دارد باین بیت عطار گاه
 خم خم با ده مینوشد و گاه پیاله پیاله شراب بیت آن کی آبستن قاضی شده + وین بکف شنگی
 راضی شده + ذوق وی و شوق امر و زنگاشته آمد امید که نشاء این دهم معنی سرگرم سازد
 و السلام بخا نمان از دجان بخش جهان آفرین بمقتضای فنون حکمت بالغه این حیران بنا
 آفریش را که بزعم اکثری از نفوس ضروری الدفع است و گمان برخی از نفوس معطل است سه ماه
 و کسری بسر حد عدم بروه باز بر فراز وجود آورده در دفع ضعف و اعضای قوت است امید که
 این رجوع باعث اهداد هدایت شود از آنجا که در هنگام شتافتن ملک نیستی که مظنون شده بود
 خاطر را تعلق با سباب و نیوی بنود نفس نا طقه را بعضی امور که در زمان صحت بمطالعه معلوم نشده بود
 و صد خار در پای طلب خلیده بعلم یقینی آن کمال یافت معلوم میشود که این بازگشت موجب حصول
 مقاصد حقیقت شود و از شوق دیدار آن یگانه روزگار چه نویسد که در شاد اوقات که از عالم کون میشد

بن است و با وصف آن نمائی
 به میدارد و اعانت میکند که کار
 فنان است و ازین و غیره
 ای از عالم طبیعت و مورد بنای
 و آن پیشین و مخاطب من که از اهل
 نظرت بهیتم من و معذرت را از
 ۱۴۲۰ که قلم باز گشادم از این بار
 باظهار رضایت و دوسی بطرف تان
 که در حق غفلت بنماید متوجه
 شدم من شمس و در این صبح
 ای امروزی که دریا و شما بهیتم
 بسیار است پیش من از دل
 خواند آن کی بعضی از ای در دل
 شفا میدهند و نفاجا گرفته و آن
 دیگر بی دولت عهد کونالی
 رخی نماند و خوش خطی دارد
 ع کبرین خیال خوش خطی دارد
 ۱۴۲۰ من شمس و دوی خوش
 امروز سرگرم ساز و ای بچون آورده
 مستند تر جواب با ارسال قاصد
 ساز و ای و غیره شمس ای ازین
 بجلت کمال خود مرا گمان اکثر
 و هم از گمان بکاره لائق و در کردن
 و گمان بعضی بکاره مستقیم و در کردن
 پاشند و مرض اندوده ساخته باز تان
 نوده و در کردن لغایت و بختین
 قوت است امید که این باز آمدن از عالم
 ۱۴۲۰ ای از آنجا که بسبب شتافتن
 باز میگردم و قریب بیقین بود
 خاطر را تعلق با سباب و نیوی بنود
 بعضی امور که در وقت شتافتن
 بمطالعه معلوم نشده بود

مایه و در طلب آن صد کج کشیده بعلوم یقین آن امور کمال یافت

خاط

دوستان ستمی نتوانند کرد بجای آوردند دوستی حقیقی همت در بر آمد کار ایشان در چند روز
بسیج درونی آویزه داشت که لختی از داستان ایزدی دوستان نویسد بو که مرهم بر خاطر
افکار آن نقاد و دودمان آگهی نهد و این بیت روم عشق که بر زبان داده بودند سر مایه سازد
بیت بگوید را که گرد غم نگردد + که زیر غم ز خوردن کم نگردد + ولیکن پزشکی نمون بجای بر
خاطر انصاف گرامی و شوارمی آید تا آنکه گرامی نامه آمد دول شولیده شورش یافت نظم
درین چیز که محکم شهر بندست + نشان ده گردنی کوبی کندست + نه در خیر توان سرواز کردن
نه نتوان بند خیر باز کردن + هر چند میدانم که از شناسائی و سرخ حوصلگی لختی خود را از
طبیعت باز خرید و در ظلال خرد و آسایش برزند لیکن آن مایه حالت گسترده ام که از
دید گوناگون غم کجیمان ناشناسا تواند چاره کرد بهر حال چاره هر کار پیش شاست
بیرون نطلبند و آنچه از تجرد نگاشته اند این اندیشه لازم و الا فطرت باشد لیکن امروز که گوهر
انصاف خاکبوس و خدیو زمان بی اندازه مدارائی و بهره سگالان گرم ناهنجاری اگر در کار
دل بدین کارستان تعلق باز دارند نزدیک یقین دارد که بمیان این کردار گزین آن خواهش نثر
در زمان شایسته روزی شود بر آمدن بهر وجه مناسب میداند بنحانان رباعی گردل
و همی کز تو شکایت کنی + دانی که شکایت بچه غایت کنی + در پرده دری نباشد اندر حق تو
ز آنها که تو کرده حکایت کنی + رباعی هم بگوید روزی ز غایت مدهوشی + گر چشم کنی با من گزیندوشی +
بر کرده تو یکایک انگشت نهم + نی نی من انگشت و لب خاموشی + عزیز من شکر فیه روزگار
را این ناشایسته صبح وجود بکدام نیرد برگوید و چه مایه تواند گفت هر چه گفتنی بود لختی بر مزدایا
و برخی باظهار و تصریح بیرون داد و مخطوط ضمیر صافی در دل نگاه داشت و هرگاه بشما هم مدارا
باشم پس یا که سرگرافی نمایم چون ایزد بی همال سخت مهر و سست خشم آفریده است همین لا ویز گفتار

مکتب بر گشته و در عصر چهارم یکشنبه که نیمه کلاک شد بر لب زبا و هاشمی گریه می کرد ۱۲
 ۱۳ آستانه را و احرا و اینجا گریه می کرد و این گریه و مصرت از صبح بدو اش ۱۴
 ۱۵ ای دل خجسته در دل مصرات من گدازشت به تکلف و غم و پوشیده و غم از اینها جدا رانی و خوش ما را گو با ششم پس سر گزانی و میدانای شکام میدان
 ۱۶ روزانه سبب با که فلان ۱۷
 ۱۸

[illegible]

اشتی کردم اما بشرطیکه زودتر آید و دیگر کشت راه نیابد و دلجوئی گوهر سعادتمند و پاک
 نهادی میرزا شایخ از ضروریات است چون ^{نام جاست} الچپور و رین نزدیکی با ایشان داده شد و او
 است که تاریدن آن هم مسلم باشد و از آنجا که خیریت و بهبود ایشان ^{نام جاست} امیدوارم هر نفس را
 بلا زمت فرستاده و سر رشته سخن کوتاه گردانیده بهیچ چیز نیست که او نداند چه از حقیقت ملک چه
 از زبونی غنیم و اختلاف آنان و قابوی کار باندک ^{فرصت} فراخی حوصله و کشاده پیشانی و نشنودن
 دیو افسانه های بیدلان و هرزه رانی و یاده رانی ناشناسندگان ساده لوح همه کار را دلخواه
 نظام می یابد و در اندک فرصت ^{بهره گوئی} تمام ملک نظام الملک و حوزه تصرف او ^{احتمال} لیاست و
 می در آید است و نهم ماه همین آلتی ^{بعضی احاطه} سی و پنج در موی ^{نام جاست} بن تحریفات بنایان خاطر
 حقیقت پیرای را اگر می تر از نو می فتح و فیروزی آن ^{نام جاست} اعز و دستان چون گویم که دستان
 ناپدید اند مطلبی نیست از آنجا که بهستان سراسر نیست حق اساس آن محاسب روزنامه خود
 نظر محبت اثر می افتد گل گل می شکند و بمشام تفحص این پی برده حقیقات جهان بوی دولت
 و اقبال می آید الله تعالی آن جوای املیت را چنانچه محض عنایت خود آن توفیق کریم
 فرموده است که در هنگام شادمانی که هوش بای جمهورانام است جشن هوشیاری رسته بزم
 راز و نق می بخشد امید که در وقت سنج ناملائم و ظهور نامرضی که در دیده تحقیق عین مصلحت بل
 مایه رضامندی و خرسندی است نیز مسرت پیرای خاطر خروده دان گشته بهار بخیران حجت باشد
 چه از طبیعت قانون دان کامل البصاغه مزاج شناس داری تلخ شیرین میناید از حکیم جهان
 خود ازین کمتر چون خیال توان کرد و آن که بتازگی بوادی سخن آمده حرف سرست نوشتن نامه
 در از بنواب اقبال آناری زین خان کو که است در جواب معترضات باو شاهی برای نقد
 از که جا باید رفت و این همه سخن کرد و یکبارگی طراز اخلاص نشش خود را گذاشته مثل امرای حد

کتابه گردیدند و از آنکه رابطه موصوف همکار
و اطوار مردمان اینجا بکنی میسر اندازد و دنیا
خداوند کرد و این همه سخن است بقول
نظام میباید و جمله می شنودن زیوشانها
میدلان الخ بر جمله باندک فراخی و وصله باون
ای باندک فراخی و وصله افود و شنودن قصص
می بود و نامردن غیر هم بکار با بکنی نظام
میاید و ملک و کن بقیضه تصرف می باند
۱۱۲۵ ای ۱۶۰۰ و دوستان چله نیکو کار
دوستان نباید بداند و اضافت ۱۶۰۰ بجهت
تفصیل است بسبب دوستان مستلزم
وجود دوستان است مفقود اند و نزدیک اضافی
درست باشد خلاصه اینکه شیخی فرمایند
فاطر حقیقت پیر مرا گرامی از از نوید
۱۱۲۵ ای ۱۶۰۰ ای باب در
مطلب نیست ۱۱۲۵ ای ۱۶۰۰ ای
حال نیست حق استخا بسیار خوش و عظیم
۱۱۲۵ ای ۱۶۰۰ ای ۱۶۰۰ ای ۱۶۰۰ ای
جهان بوسه دولت اقبال خامی بدو
۱۱۲۵ ای ۱۶۰۰ ای ۱۶۰۰ ای ۱۶۰۰ ای
شعشع حق بجانه و تعالی شمار این
۱۱۲۵ ای ۱۶۰۰ ای ۱۶۰۰ ای ۱۶۰۰ ای
کرامت فرموده که در وقت شادمانی
غیر و عقل و دانش خود بجا میاید
غیر و عقل و دانش خود بجا میاید
در وقت ظهور کرده و تیر شاخوش
گرفته بباخیزان

گفت در دیده بختین من بصلحت الامر
شیرین بجای ای گوارا میشوید ۲۲
سرینده که اناراه بخودست ای آنچه
نی الحال تازه رین در د او می خنوده
آهست که زاننده در از مضن نصلح
نبو اسب این خان نوشتن ۲۲
عصه خطاب از اینجا بسطاین ای
که زین خان نوشته و رض از
نقلش

لعل خانم از خود از خانه زد
از درون گفت
سجده جای شکوه
در آن در آن شکوه
جای شکوه
سجده صاحب شکوه
سجده در آن شکوه
سجده در آن شکوه
سجده در آن شکوه

که هم شمارا باندک تامل بی تامل خاطر نشان ست و قسم دوم که آنجا جز دوست نظر نمی
خود از صاحب آزرده بودن کفرست چه جای شکوه او از فراوانی مشغله اخلاص جز با خلاص
نمیپزد از بلکه خرسندی خود را در بر و اجی اخلاص خود میداند چه میداند که اخلاص متاعیست
بی بها اگر نقد کونین را در برابر آرند و مخلص دل بآن نهند گوهر بی بهار از خرف یزه چند فروخته
باشد مر آنزد یک یقین ست که شما ازین گروه والا باشید آری بشریت ست و فزونی مشغله و
فراوانی صاحب بد یعنی خوشامد گویی که بدی را به نیکی توجیه نماید و تنگی زمین از آسمان گذرانند اگر
باین همه آدمی مصدر این امور شود و در نیت اما باید که زود تر برهنه فنی خرد والا معامله فهم شده با صح
خود خود گردید که گفته حکماست هر که چاره اندوه خود را از دیگری طلبد در اندوه ماند که ام چیزست که
در اطنان او نیست و نیز چون در فاعل اشیاء نگاه کند همه خرسند به بدست افتد که محتاج ناصح در راه نماید
نشود و نیز اکثر اوقات و انالکم بهم میرسد و اگر برسد هستی دوست میباشد و بواسطه آن سخن راست
نمیخواند گفت و بر تقدیر پدید آمدن چنین خیر اندیشی که اندیشه هیچ نکرده را استیها بگوید که گوش که
بشود و چه از قدر هجوم بدو آمان و شیرین آن خیر اندیشی کجا بماند خصوصاً که اهل دنیا را از افزون
مشاغل و امور دیگر فرصت تشخیص و تمیز کمتر بدست می افتد و با این حال خوشامد گو دوست
گشته اند و خوشامد گور از خدا میطلبند و از راست گوی خیر اندیش که گفتارش بقدری تلخی دارد
بهراران فرسخ دوری میجویند من که از هجوم ناراستان و شیرینان و گفتگوی بسته راه
مکاتبات بکائنات مسدود دارم برای آنکه دو لخواه حقیقی این درگاه امید اینهمه در از نفسی
کردم اکنون باین دو کلمه اختصار میکنم که هیچ چیز منقید نشده غم آستان بوسی نموده خود را
بملازمت رسانید که جز خرمی و خوشحالی و کامروائی دیگر نخواهد بود اگر چه ظاهراً چنانست که
تاحال متوجه شده باشید اگر خاطر و قیاد آن بزرگ زمان میل داشته باشد دیگر سخنان

ای صاحب اخلاص بدی که در آن
نی شود بلکه خرسندی خود را در
بر و اجی اخلاص خود میداند چه میداند که اخلاص متاعیست
بی بها اگر نقد کونین را در برابر آرند و مخلص دل بآن نهند گوهر بی بهار از خرف یزه چند فروخته
باشد مر آنزد یک یقین ست که شما ازین گروه والا باشید آری بشریت ست و فزونی مشغله و
فراوانی صاحب بد یعنی خوشامد گویی که بدی را به نیکی توجیه نماید و تنگی زمین از آسمان گذرانند اگر
باین همه آدمی مصدر این امور شود و در نیت اما باید که زود تر برهنه فنی خرد والا معامله فهم شده با صح
خود خود گردید که گفته حکماست هر که چاره اندوه خود را از دیگری طلبد در اندوه ماند که ام چیزست که
در اطنان او نیست و نیز چون در فاعل اشیاء نگاه کند همه خرسند به بدست افتد که محتاج ناصح در راه نماید
نشود و نیز اکثر اوقات و انالکم بهم میرسد و اگر برسد هستی دوست میباشد و بواسطه آن سخن راست
نمیخواند گفت و بر تقدیر پدید آمدن چنین خیر اندیشی که اندیشه هیچ نکرده را استیها بگوید که گوش که
بشود و چه از قدر هجوم بدو آمان و شیرین آن خیر اندیشی کجا بماند خصوصاً که اهل دنیا را از افزون
مشاغل و امور دیگر فرصت تشخیص و تمیز کمتر بدست می افتد و با این حال خوشامد گو دوست
گشته اند و خوشامد گور از خدا میطلبند و از راست گوی خیر اندیش که گفتارش بقدری تلخی دارد
بهراران فرسخ دوری میجویند من که از هجوم ناراستان و شیرینان و گفتگوی بسته راه
مکاتبات بکائنات مسدود دارم برای آنکه دو لخواه حقیقی این درگاه امید اینهمه در از نفسی
کردم اکنون باین دو کلمه اختصار میکنم که هیچ چیز منقید نشده غم آستان بوسی نموده خود را
بملازمت رسانید که جز خرمی و خوشحالی و کامروائی دیگر نخواهد بود اگر چه ظاهراً چنانست که
تاحال متوجه شده باشید اگر خاطر و قیاد آن بزرگ زمان میل داشته باشد دیگر سخنان

لعل خانم از خود از خانه زد
از درون گفت
سجده جای شکوه
در آن در آن شکوه
جای شکوه
سجده صاحب شکوه
سجده در آن شکوه
سجده در آن شکوه
سجده در آن شکوه

بشد چست بلکه قطعه نظر
سور و بنای که خط و پیر
چنین خوشحالی از جهت
است از اندیشه و این
دندان در نوس و
خود نظری از سر
آقای و ذیابیر
بقیمت و سبب
که ذی سبب
صلحی از

گفته آید که بدین و دنیا بکار آید و اگر نه خیر اندیشی و انگی بر جاست نیست که و او ار جان آفرین
بدل عطا فرموده و دل آزا بدست حواله کرد و دست آزا بقلم داد و دست کم از ابکا غنچه گشت
الله تعالی مارا و شمارا از آنچه نباید و نشاید نگاهدار و العاقبة بالخیر با عظم خان مفاوضه
قدسیه که نامزد این خیر خواه شده بود نیک اندیش سعادت کیش خواجه سلیمان رسانیده
سرت پیرای خاطر شد اگر چه درین خرسندی با خود عتاب کردم که تو از سود و زیان خود گذشته
چندین خوشحالی چست بلکه خوشحالی چه خصوصاً که فشار این عطوفت از شنیدن باشد
نه از دیدن لیکن چون امر سیت فطری که نفس ناطقه از مصداقت و محبت نفوس شریفه
خوشوقت میشود و سیما نفس تعلیقان شهر نشین چرا چنین نباشد که نظام این انجمن بدیع را
نهاده اند و من که با طائفه طلیسان بدنامی بردوش انداخته دوستدارانه طریق مر اسلا
مسدود داشته زیت میبایم و خود را و ایشان را بدان تسلی میبخشم که ارسال رسل و رسائل
که از شعرا اصحاب صدق و محبت است در گروه منافق تیره رای شیوع تمام دارد درین
رسم ظاهر چه باین طائفه شرکت جوید پس با طائفه که خود تنها محبت گزین ایشان باشد چه گنجایش
داشته باشد که بنامه و پیغام پیش آمده باشم الله تعالی مارا و شمارا در محاسبه روزنامه احوال
سرگرم داشته دشمن خود و دوست جهانیان و اراد زیاده چه نویسد و السلام بر کن السلطنة
زین خان کو کلتاش ایزد کام بخش مراد ده مقاصد و مطالب صور و معنوی آن
راست کیش درست اندیش را بر آورده خیر گرداناد بتاریخ هشتم از ماه آلهی بانگار رمتاس
مختم سر اوقات اقبال شد چون مهم تاریکی را میخواستند که درین زمستان با انجام رسد تو
واقع شد اگر چه میل اقدس آنست که این زمستان در آنک باشند لیکن بخاطر این خیر خواه
امیر سد که برای دفع تاریکی چه لائق این دولت عظمی که بذات مقدس توجه فرمایند

عل نیست ازین و غیره
طایفه ای دنیا داران که
در شهر آبادی سکونت دارند
و این عبارت تعلقی بایان
دو که در این بنامند
چرا سرت پیرای خاطر نشود
چرا سرت پیرای قول و چون
امری است فطری ازین
و غیره طایفه ای بن کبابک
گروه از دهستان طلیسان
بدنای دنا خوشی و دوستان
ابو الفضل فرزند

باب دروش انداخته دوستان
خط در کتابت موقوف نموده
و نگارنده میگویم خود را و دوستان
خود را بدان تسلی میبخشم که
ارسال رسل و رسائل که در اصل
از خصال و داستان حقیقه بود
حالا در گروه منافقان درجی
تمام دارد درین اسامی
چرا سرت پیرای خاطر نشود
چرا سرت پیرای قول و چون
امری است فطری ازین
و غیره طایفه ای بن کبابک
گروه از دهستان طلیسان
بدنای دنا خوشی و دوستان

دانشنامه
کتابخانه
مکتب
ازین
تاریکی نام
و دیگران
مکتب
کتابخانه
مکتب
ازین
تاریکی نام
و دیگران
مکتب
کتابخانه
مکتب
ازین
تاریکی نام
و دیگران

بنده کانی بادشاهی
 که در اوزان و بجا
 کتب البیت
 حاربت که بخواه
 بداران دران
 سبزه صالح و شاد
 بداران کوه
 حوصله نیا بنمود و اگر
 از غفلت غافلانه شود

اگر این مهم ساخته شود و زدی گرفتار آمده باشد و اگر عیاد با بسط طرز دیگر بر روی کار آید خود
 چه کرده باشد و تنگ این چه قدر باشد و هرگاه بندگان بی بودن حضرت این کار را تمام
 توانند رسانند و او آواره گشته بجا و در انهر رفته باشد و گیر چه لائق که برای این کار حضرت را
 متوجه بایشد زینهار و امثال این امور کنگش بکوت و حوصله نیا باید کرد و اگر کرد بران عمل نباید
 پیوسته مشوره بعقل و در اندیش و فطرت عالی خود کرد و آنچه من شمارا فهمیده ام اگر شما خود را
 میبودید مصدر کارهای عالی میشدید خدا میداند که شمارا نسبتی با اهل عالم نیست اکنون که حکم
 شده است که قاسم خان و آصف خان بروشی که شما فرمایند آنرا فرموده بادشاهی دانسته
 این خدمت را با تمام رسانند امید که مهم بخوبی برتری بر فراز ظهور آید از بزرگان فروتنی پسندید
 یقین که بحسن سلوک و لطف و تواضع شما آن مردم حلقه عبودیت بگوش هوش خود کشند
 عزیز من و ستار من محبوب من بزرگان پیشین سرمایه بزرگی را و چیز ساخته اند یکی بخشش که این
 مردم بدان محتاج اند و هم بخشایش تقصیرات ایشان همیشه این و خلعت لازم ذات نجسته
 صفات ایشان را با و ورکی از فرامین نگارش یافته که خواجه شمس الدین خانی را اگر کوک
 خواهند چنین باشد آن زمان وقت و فکر و که بنویسم خاطر میرسد که مثل خواجه راستی و درستی
 و کار دانی بی غل و غش در درگاه باشد بهتر است که مردم ناراست بسیار و کار بادشاهی بشما
 اگر کوک و کار باشد مردم بسیار اند همین طور هم عرضداشت نمودن مناسب میداند من اعط
 زمان نسیتم و ناصح روزگار نه را بطه دوستی برین میدارد که بهره کاری نماید آنچه تا حال نگاه
 ضروریات یا مستحبات نشاء صورت بوده اگر همین اکتفا کنم کمون خاطر را گفته باشم و بادوست
 خود و نفاق و رزیده باشم اکنون اندک از بسیار بنویسم ای هوشمند سعادت مند اوقات
 گرامی را که چون باد میگذرد و بدل ندارد و همه صرف به سرانجام این نشاء فانی نباید کرد حصه

بنما باید کرد پس عمل بران نباید بود
 من سخنان آنها را بشنید
 بن خاں بطرت انعام جنگ
 نوشته ای آنچه بنظر خاں در
 خلقت شما خلقت دوست شما
 در اوقات امش
 خود و او را فرستاده ای بکین آیین
 وقت کفایت نکرد که این بنویسم
 که بخاطر من بزرگوار اگر غل خواهد
 رانی بزرگوار باشد بنویسم
 اسب بخاک من بنویسم
 نوشته ام شما را بدست شاد
 بکنده بودن خواجه در حضور است
 او را فرستاده است صدای نصیحت
 کار آمدنی بکم از فروتنی بهره کار
 بنمیر کرده است
 ضروری با سخن از کارها عالم
 صورت بیانی و نیا
 اوقات گرامی را بنویسم
 صورت دینا و دست نباید کرد
 ان کل و اب و قور و سعاد

بنده کانی بادشاهی
 که در اوزان و بجا
 کتب البیت
 حاربت که بخواه
 بداران دران
 سبزه صالح و شاد
 بداران کوه
 حوصله نیا بنمود و اگر
 از غفلت غافلانه شود

در تیرمه ۱۲
 بنده کانی بادشاهی
 که در اوزان و بجا
 کتب البیت
 حاربت که بخواه
 بداران دران
 سبزه صالح و شاد
 بداران کوه
 حوصله نیا بنمود و اگر
 از غفلت غافلانه شود

۱۶۹
لے یعنی اگر طبیعت شتری را که
در تمام بدن منتشر است

و در حدیث غم و اندوه
از حالت صلی خود نباشد شربت
انسانی طبیعت جابر را
شکر

این شود آدمی
با صدگان باشد برین که این عالم
از

کے جہاز میں جمع ہوئے
ان کے ہاتھوں میں تھیں
نہایت پرانے

و من کسرم و تشدید
و فتح چهارم در زندگی و قوله ما ندر
از ماندن و دو

بعض نسخ باید از یابین
دور بعضی که حرف را بعد از
ت باید از یابین

الغريب
هو الغنم

و حادثه شمر فرساند و بگویند باید بود حاشا و کلاما خاکساران تعلقی را اگر در امثال این حوادث جان
جامه جان چاک نشود و مطعون خرد خروده بین میثویم و اگر طبیعت بشری را که در مراقب بنی
سارست و چنین هنگام تفاهوتی نباشد فطرت انسانی را طبیعت همی و لباس آدمیت را
پوشین طبیعت نام ماند بلکه مقصود آنست که آن را لا برادر خود را به تبلیس اندوه بدست عوانا
جزع و فرج ندهند که آن در آئین ملت و روشن خلت آزار دهنده مسافران عالم بقاست چه بی
سعادت باشد که و چنین نازل جانگاه هم از والدۀ عطوفه خود جدا شده و هم پای کمیته را از
ایزدی فتنه و هم قره العین خرد را که صبر نام دارد بدست نافهی خود گشته وسیله آزار آن مغفوره
شویم زهار صذر زهار که حاضر وقت بوده در آرایش انجمن رضا و تسلیم باشند از طیلان بدنامی که
بر و دشمن این تیر و بخت افتاده است از نقدان و دوستان خود چه گویم آن نیک نهاد خیر اندیش
خوش سراخجام را به تشک انتسابی که هست محروم دوستان گردانیده است که عطوفت مزاج
فراخ حوصله که بر سر معامله و ارسیده دفعه عذر آورد و دفعه تحسین گر باشد چنین اوقات پر و شها
که داند مرهمی بر جراحت نهند و تسلی بخش خاطر مضطرب گرد و ای دانای رموز کیهان کسای
ما کند کجاست امروز آن روز است که نصیحت گر جز در خاطر بیمار توان یافت و واعظ را جز در
خمولان باطن که اثری پیدا نیست نشان نیندهند چه خوش فرصت نیست اگر بیدار رفته عنایت
ایزدی بپایه بنقب خانه درون برده و امن ناصح و واعظ بدست آورده شود و تا رغبت
سدر ایه معنی نشده از بار نصیحت گران روزگار تهر جز نگر و اندازی برادر عزیز من و من صدوت
و معنی و من بیا ر ظاهر و باطن و من غمزه بیرون و درون را کجا سحر حرف زدن مانده است
اما شب گذشته که خاطر در شنگلی شد اند صوری و معنوی آبله پا بود و گلدسته عطوفت
و مهربانی شیخ ابوالخیر طول السعمره و رفع السد قد ره نامه آن عظمی اشرفی را که دفتر
و راز کند خداوندی او و بلند کند خدا مرتبه او ۱۲

[illegible]

محتاج از جانب صفتگر می شد لقب خانه خاوند زیر زمین را گویند و قول مترجم کرده است که بنویس بر وزن شکسته باشد یا بنویس بر وزن شکسته و از سوی محمد مادی علی مرحوم که ای خاطر

طبعی بلب
 بقدر بودن نانوایان
 در دام طبیعت که مفضلای
 آن طبیعت گریه و زاری است
 عقل خدا آگاه و نداننده
 آن طبعی که طبیعت
 بخنده مرا که بکذب مدعی
 حرف هم از این سر
 اطمینان بهم رسد آن
 طبعی از اطاعت

در حق گفته بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از
 در حق بیهوده و نامردانه از

گرداناد العاقبة بالخیر شیخ ابوالفیض فیضی است تعالی بگرامی سینه ایشان تسلی خاطر
 ضعف که با سیری طبیعت عقل خدا آگاه ندارند نموده باشد که طبیعت بر هم خورده این معنی
 کذاب معرفت را ازین رهگذر اطمینان بهم رسد و نفسی چند که از عمر گمان برده میشود خرد را
 از مشاطگی طبیعت باز داشته در بند نامردانه نفسا نه خود او را بشیار مغرور و آینده بدو
 از مغتنای عظمی شمردن ذات احدی حضرت قبله گاهی دامت برکاته نوشته بودند موجب
 مسرت خاطر شد فی الواقع اگر آن قدر روان این انگوید که گوید ای برادر بزرگوار قطع نظر
 ازین نسبت طینی یا خاکی یا بدنی یا ظاهری امروز در محوره روزگاری با عمل آراسته
 چنین بزرگی پس کیاست ایزد توانا آن مجموعه کمالات قدسیه را بجهت هدایت تکمیل
 مانا قصان و سایر مسافرین بادی طلب فراوان سال درین فشار و اراد و مارا توفیق خداست
 پسندیده و تحصیل ملکات سجیده بدو آیین شیخ فیضی فیاضی هشتم ربیع الآخر سنه هزار
 از لیلۀ فاخره لا یورثه رضیه اشتیاق که ذریعۀ اتصال است رقم پذیر میشود و امید که بعافیت
 رسد چه نویسم و کجا تو انم نوشت و چه قدر تو انم نوشت آنچه از دوری صوکی آن
 اشرف برادران و اعز ایشان بر دل این شتاق میرو و اما اولاً چون بدیه حقیقت بین
 نظارگی میشود و ارشیونات عالم آرای ابداع و تنوعات مراتب علمی
 که بدایع مبنیه ظهور می شتابد اگر بصیر نگراید چه کند حاشا حاشا اگر راضی نشود
 چه نا فهمیدگی باشد و ثانیاً چون خدمت صاحب و بادشاه این کس است خاطر اخلاص
 گزین نیز اگر خرسند نباشد از عالم اخلاص چه نصیب بر داشته باشد و ثالثاً چون عرض صلی
 ازین سفر عافیت انجام اصلاح احوال جمعی کثیر از مخلوقات آله که به وسیله
 دور بینی و حق شناسی و خدا پرستی و نیک اندیشی و نیروی عقل حقیقت شناس

خالق در نگاه کنی و در غیب علی که بجز خلق
 میشود گاهی خوشی و گاهی غم است اگر چه
 علیایی نایل نکریم چه کنیم پیش
 سینه اگر چه بکلی شایسته و صابر نشویم اولاً
 بنا فیه بکس و نادانی منسوب بشتم ثانیاً
 چون سبب این جدایی کار بادشاه نیست
 لهذا خاطر منم اگر این دوری خرسند نباشد
 از عالم اخلاص و محبت بادشاه صابر بود
 باشم پس ضرورتش که بجهت اخلاص اینا که
 بجهت بادشاه دارم ازین جدایی شایسته
 چال شود و شش شش یعنی چون عرض صلی
 ازین سفر اصلاح احوال گاهی
 که بوسیله یک اندیشی نیروی
 عقل ناخفایت و عظمت
 بادشاه خاطر نشان جان جان
 که بجهت آن که در راه با
 خلاصت بجا آورده است
 آوردن و مورد توفیق است
 خدای آن که در اندیشه
 و این طبیعت و در اندیشه
 از رویه چشم از نیک اندیشی
 عالمیان بود و نشانی چشم

اخلاص

۱۲ قریب ۱۵۳۰
شکست و توجیه در
کن برادران خدا
هم سید الشهدا روزی
جای پریشانی خونی
باز شکرستانه
اقتصادی این روز
هر انباشته که از
نیاید ۱۲۵۵
بجاست نزد ریاض
افندی حاصل شود
له دکر

خاطر من حج بودن

حالات شفا من بیماری

بسم نندی و طبع
هستم

بسم الله الرحمن الرحيم

بیماران است

بی بی خدیجہ

المجنون بوزن

بجوف و اسناد

است از این

ی شایسته و دانا

...

که در قسم بود
ارباب و شاهان

در بار بار
اشهد انش و

۱۵۱۵

برکہ و ان ص

منظور باینست

والله

پروٹو

کرم حضرت

فیدل خواجہ

...

۵۰۰

ابو الفضل

نفس خود را بمقتدا ساخته مطمئن شوند تا مقاصد صوری و معنوی در کنار افتد که تن پرور
بجائی نرسد و متاثر از حوادث شد اندر ارقبه بلند نیاید خردمند کار شناس چون بداند
اقبال کشوده گردد و سراسر فاعل همه چیز جل جلاله نداند و چون داند که گفته این قدر
خیر رحیم است هرگز گفتمی که از روی طبیعت بشری باشد منضم شده جائے تشنگی و مسرت
و خرنسندى بمرسد اللهم ارزقناه چه نویسد العاقبة بالعافية بعدة الملك قاسم خان
تبریزی دیوان شاه مرا و خاطر جمعیت احوال آن حفاظت آب متوجه است
امید که سرور دل باشند از پیجوصلگی تهرابان و بے تدبیری این گروه جگر خون ست
اول چنین بزرگے را بر سر زمیناری بدون چه لائق و میرگاه فرزند ان او آمدند
و او خود هم اراده ملازمت داشتند باشد برای چه مانند شمار مردانایست و التیام
و لها کوششید و پیوسته در برابر بوده آگاه دل باشید و خورد و خواب
و فراغت کیسو نهاده بدل و جان بخدمت شا هزارده جوان بخت اقبال مند اهمیت
نمایند شنیده میشود که از بی التفانی و حرکات شنیعه تهرابان خاطر قدسی شا هزارده بقدر
غباری دارد و در اوقات مرضیه بعض رسائید الحمد لله شمار خداے تعالی عقل
و وراندیش و دل و اما و حوصله فراخ داده است اعتماد بر عنایت الکی و عطوفت
پادشاهی نموده آنچنان رونق کار خود طلبند که همه زمینداران و گردنکشان بنا کام
در لوازم اطاعت اهتمام نمایند و هرگز آدران صوبه نخواهند معرض دارند که غرض قبول
خواهند یافت و همیشه از اخلاق پسندیده که فطری شا هزارده است یا میداده باشند
خصوصاً فوائد آئینگی و وقار و گذشتن از نقصیات و معذور داشتن کوتاه و وصلها و
داد و دهش و آگاه ولی شهاب روزی و مطالعه کتب اخلاق و خواندن شاهنام

وفاقیہ

1

۱۸۰۰

۱۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

14

بغیر از او

و بیا و میبازد

فطی بنی

